Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics

An Examination of the Legal Mechanisms Governing the Obligations and Role of Multinational Corporations in the Oil and Gas Sector with Emphasis on the Iranian Legal System and International Law

1. Erfan Bahrami Kakavandi*: M.Sc., Department of Executive Management, Ker.C., Islamic Azad University, Kermanshah, Iran. Email: bahramierfan67@yahoo.com (Corresponding Author)

ABSTRACT

This article provides a detailed examination of the legal mechanisms governing the obligations and role of multinational corporations in the oil and gas sector, with a focus on the Iranian legal system and the rules governing transnational relations. Under Iranian law, petroleum contractual frameworks and related regulations define the scope of these corporations' responsibilities regarding the transfer of technical knowledge, compliance with environmental requirements, maintenance of operational safety, and protection of the State's economic interests. At the transnational level, a set of principles of corporate conduct and soft-law instruments, together with rules concerning environmental protection, corruption prevention, and respect for fundamental human rights, establishes a relatively coherent framework for regulating the conduct of these corporations. The findings indicate that the absence of a comprehensive binding legal regime at the transnational level has strengthened the role of domestic law in controlling and directing the activities of multinational corporations, and that the effective implementation of their obligations requires an integrated relationship among contractual, supervisory, and dispute-resolution mechanisms. It is therefore concluded that coordination between these two legal levels is a necessary condition for ensuring the responsible role of multinational corporations in sustainable development and for safeguarding Iran's national interests in the oil and gas industry.

Keywords: *multinational corporations, obligations, oil and gas, sustainable development, contracts*

How to cite: Bahrami Kakavandi, E. (2028). An Examination of the Legal Mechanisms Governing the Obligations and Role of Multinational Corporations in the Oil and Gas Sector with Emphasis on the Iranian Legal System and International Law. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, *1*0(1), 1-27.

© 2028 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 23 May 2026
Revise Date: 04 November 2026
Accept Date: 11 November 2026
Initial Publish Date: 16 November 2026
Final Publish Date: 20 April 2028

پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست

بررسی ساز و کار حقوقی حاکم بر تعهدات و نقش شرکت های چند ملیتی در حوزه نفت و گاز با تکیه بر نظام حقوقی ایران و حقوق بین الملل

۱. عرفان بهرامی کاکاوندی*: کارشناسی ارشد، گروه مدیریت اجرایی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران.
پست الکترونیک: bahramierfan67@yahoo.com (نویسنده مسئول)

چکیده

مقاله حاضر به بررسی دقیق سازوکارهای حقوقی ناظر بر تعهدات و نقش شرکت‌های چندملیتی در بخش نفت و گاز با تمرکز بر نظام حقوقی ایران و قواعد حاکم بر روابط فرامرزی می‌پردازد. در حقوق ایران، الگوهای قراردادی نفتی و مقررات مرتبط، حدود مسئولیت این شرکت‌ها را در زمینه انتقال دانش فنی، رعایت الزامات زیست‌محیطی، حفظ ایمنی عملیات و تضمین منافع اقتصادی دولت تعیین می‌کند. در عرصه فراملی نیز مجموعه‌ای از اصول رفتاری و اسناد ارشادی، همراه با قواعد ناظر بر حفاظت محیط زیست، پیشگیری از فساد و رعایت حقوق بنیادین انسان، چارچوبی نسبتاً هماهنگ برای تنظیم رفتار این شرکت‌ها ایجاد می‌نماید. یافته‌ها نشان می‌دهد که نبود یک نظام الزام‌آور جامع در سطح فراملی، نقش حقوق داخلی را در کنترل و هدایت فعالیت شرکت‌های چندملیتی برجسته ساخته و اجرای مؤثر تعهدات آنان مستلزم پیوند میان سازوکارهای قراردادی، نظارتی و حل‌وفصل اختلافات است. نتیجه آنکه هماهنگی میان این دو سطح حقوقی، شرط لازم برای تضمین نقش مسئولانه شرکت‌های چندملیتی در توسعه پایدار و صیانت از منافع ملی در صنعت نفت و گاز ایران است.

واژگان کلیدی: *شرکت‌ها ،تعهدات، چند ملیتی، نفت و گاز، توسعه پایدار، قراردادها*

نحوه استناددهی: بهرامی کاکاوندی، عرفان. (۱۴۰۷). بررسی ساز و کار حقوقی حاکم بر تعهدات و نقش شرکت های چند ملیتی در حوزه نفت و گاز با تکیه بر نظام حقوقی ایران و حقوق بین الملل. *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، ۱۰(۱)، ۲۷-۱.

© ۱۴۰۷ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲ خرداد ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۱۳ آبان ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۲۰ آبان ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۲۵ آبان ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۷

مقدمه

مفهوم مدرن «شرکت چندملیتی» [Multinational Corporations (MNCs)] در ادبیات اقتصادی و حقوقی، محصول تحولات ساختاری پس از جنگ جهانی دوم است؛ دوره‌ای که جهانی‌شدن، توسعه فناوری و گسترش تعاملات اقتصادی بین کشورها، زمینه شکل‌گیری سازمان‌های اقتصادی فراملی را فراهم آورد. اصطلاح «شرکت‌های چندملیتی» برای نخستین‌بار در ویژه‌نامه‌ای از مجله بیزنس ویک رواج یافت (Narula & Zanfei, 2003) و از آن زمان به یکی از مفاهیم کلیدی در تحلیل مناسبات اقتصادی بین‌المللی بدل شد. شرکت‌های چندملیتی بنگاه‌هایی بزرگ صنعتی-تجاری هستند که پایگاه اصلی آن‌ها در یک کشور است، اما از طریق شبکه‌ای از شرکت‌های تابع در چند کشور دیگر فعالیت تولیدی و فروش دارند. این شرکت‌ها با سرمایه‌گذاری‌های کلان و بهره‌گیری از فناوری‌های پیشرفته، نقش ویژه‌ای در صنایع راهبردی مانند نفت و گاز ایفا می‌کنند؛ صنایعی که ذاتاً به منابع مالی عظیم و تکنولوژی‌های پیچیده وابسته‌اند. ساختار سازمانی شرکت‌های چندملیتی، که شامل مجموعه‌ای از شرکت‌های تابع با تابعیت‌های مختلف است، امکان مدیریت متمرکز شرکت مادر را فراهم می‌کند، در حالی که استقلال حقوقی شرکت‌های تابع به ظاهر حفظ می‌شود؛ اما این استقلال مانع اثرگذاری عملی و حقوقی شرکت مادر بر تصمیم‌گیری‌ها و عملکرد آن‌ها نیست (Soleimani Pouya, 2011). به این ترتیب، روابط داخلی شرکت‌های چندملیتی و ارتباط آن‌ها با دولت‌های میزبان و اشخاص ثالث، آثار حقوقی و اقتصادی قابل توجهی ایجاد می‌کند. بخش عمده‌ای از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای در حال توسعه توسط این شرکت‌ها انجام می‌شود و فعالیت‌های فرامرزی، بخشی اساسی و راهبردی از منافع و بقای اقتصادی آن‌هاست (Haddadi & Masoud, 2020). با گسترش جغرافیایی و تنوع شرکت‌های چندملیتی، امروزه این شرکت‌ها می‌توانند از هر نقطه جهان، حتی از کشورهای در حال توسعه، سربرآورند و در مقیاس‌های مختلف فعالیت کنند؛ با این حال، شرکت‌هایی که توان نفوذ و گستردگی «فراگیر» داشته باشند، اندک‌اند. این شرکت‌ها به دلیل منابع مالی عظیم، دسترسی به بازارهای بین‌المللی و قدرت چانه‌زنی بالا، نقش کلیدی در هدایت سرمایه‌گذاری جهانی و شکل‌دهی به الگوهای تولید و مصرف دارند. در حقوق ایران، به دلیل مالکیت عمومی منابع طبیعی، محدودیت‌های اصل ۸۱ و سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی، حضور شرکت‌های چندملیتی در صنایع نفت و گاز از طریق اعطای مالکیت مستقیم محدود شده و عمدتاً در قالب قراردادهایی مانند بیع متقابل یا قراردادهای جدید نفتی صورت می‌گیرد تا حاکمیت ملی حفظ شود. با این حال، ساختار پیچیده و قدرت چانه‌زنی این شرکت‌ها می‌تواند بر توان نظارت دولت و توازن منافع اثرگذار باشد (Samadzadegan & Mohammadabadi, 2021).

در سطح حقوق بین‌الملل، چارچوب الزام‌آور جامعی برای فعالیت شرکت‌های چندملیتی در حوزه نفت و گاز وجود ندارد و آن‌ها عمدتاً تحت حمایت معاهدات دوجانبه سرمایه‌گذاری، قواعد داوری بین‌المللی مانند مرکز حل و فصل اختلافات سرمایه‌گذاری خارجی (ایکسید، ICSID) [International Centre for Settlement of Investment Disputes (ICSID)] و دکترین «حمایت از سرمایه‌گذار خارجی» قرار دارند، در حالی که تعهدات نسبت به محیط زیست، حقوق بشر و توسعه پایدار عمدتاً غیرالزام‌آور و توصیه‌ای است (Ghaffari, 2022). این وضعیت، به‌ویژه در مناطق حساس و دارای اهمیت ژئوپلیتیک، می‌تواند منجر به منازعات قومی، چالش‌های امنیتی و اختلال در حاکمیت ملی شود، چرا که حقوق بین‌الملل سرمایه‌گذاری بیشتر بر حفاظت از سرمایه و بازده اقتصادی، و نه بر عدالت قراردادی یا توسعه متوازن، تمرکز دارد.

۱- مفاهیم و ویژگی‌های شرکت‌های چندملیتی

شرکت‌های چندملیتی به‌عنوان بازیگران کلیدی در فرآیند جهانی‌شدن اقتصاد، نقشی بنیادین ایفا می‌کنند. این شرکت‌ها نهادهایی تجاری‌اند که فعالیت‌های اقتصادی آن‌ها از مرزهای یک کشور فراتر رفته و در بیش از دو کشور حضور و عملیات دارند. شرکت چندملیتی را می‌توان شکل نهادی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی دانست؛ به‌گونه‌ای که ضمن حفظ پایگاه ثبتی و مقر اصلی خود در کشور مبدأ، در کشورهای دیگر نیز اقدام به تأسیس شعب، نمایندگی‌ها یا شرکت‌های تابعه می‌نمایند (Haddadi & Masoud, 2020). روشن است که گستره و ماهیت فعالیت شرکت‌های چندملیتی از حیث تعداد کشورهایی که در آن‌ها فعالیت می‌کنند و میزان درهم‌تنیدگی اقتصادی‌شان در نظام بین‌الملل، می‌تواند متفاوت باشد. از منظر اقتصادی، تأکید اصلی بر توانایی مالکان یا مدیران شرکت در کشور مبدأ برای اعمال کنترل و مدیریت مؤثر بر عملیات اقتصادی شرکت در کشورهای دیگر است.

مفهوم و ماهیت شرکت‌های چندملیتی

در یک مفهوم کلی، شرکت چندملیتی یا فراملی [Multinational/Transnational Corporation (MNC/TNC)]، به شرکتی اطلاق می‌شود که مالکیت، مدیریت یا کنترل تأسیسات تولیدی یا خدماتی را در بیش از یک کشور بر عهده دارد (Jakson, 1993). این نوع بنگاه‌های اقتصادی معمولاً دارای منابع مالی بسیار گسترده‌ای هستند، به‌طوری‌که در مواردی، بودجه سالانه آن‌ها از بودجه بسیاری از کشورهای مستقل فراتر می‌رود. شرکت‌های چندملیتی نقشی تعیین‌کننده در فرآیند جهانی‌شدن دارند و از طریق گسترش شبکه‌های تولید، توزیع و سرمایه‌گذاری، تأثیر عمیقی بر روابط بین‌الملل و ساختارهای اقتصادی کشورها، به‌ویژه اقتصادهای در حال توسعه، می‌گذارند. شماری از تحلیل‌گران بر این باورند که در پی روندهای فزاینده جهانی‌شدن، گونه‌ای نوظهور از این شرکت‌ها در حال شکل‌گیری است که از آن با عنوان «بنگاه اقتصادی یکپارچه جهانی» یاد می‌شود؛ ساختاری که در آن مرزهای جغرافیایی و ملی برای فعالیت اقتصادی، تصمیم‌گیری و سازمان‌دهی اهمیت کمتری یافته و الگوی سنتی شرکت‌های ملی را دگرگون کرده است (Mir Torabi, 2014).

از سوی دیگر، از منظر حقوقی نیز شرکت‌های چندملیتی دارای شرایط و وضعیت خاصی هستند. شرکت چندملیتی یکی از انواع شخصیت‌های حقوقی است که امکان ثبت آن در نظام حقوقی ایران وجود دارد. تأثیرگذاری این شرکت‌ها بر اقتصاد کشورها، به‌ویژه در حوزه سرمایه‌گذاری خارجی، امری گریزناپذیر و انکارناپذیر است. شرکت‌های چندملیتی با بهره‌گیری از ظرفیت‌های فراملی، نقش مهمی در انتقال سرمایه، فناوری، دانش مدیریتی و توسعه بازارها ایفا می‌نمایند و همین امر موجب شده است که از جایگاهی قدرتمند در اقتصاد جهانی برخوردار باشند. به‌طور کلی، شرکت چندملیتی به شرکتی اطلاق می‌شود که اگرچه مقر اصلی یا اقامتگاه آن در یک کشور مشخص ثبت شده است، اما حوزه فعالیت‌های تجاری و اقتصادی آن فراتر از مرزهای ملی گسترش یافته و شامل یک یا چند کشور دیگر نیز می‌شود (Salehi Mazandarani & Zakerinia, 2013).

این شرکت‌ها به‌منظور توسعه فعالیت‌ها و بهره‌برداری از فرصت‌های اقتصادی در دیگر کشورها، اقدام به تأسیس شرکت‌های فرعی (تابعه) می‌کنند که غالباً مالکیت اکثریت سهام آن‌ها در اختیار شرکت مادر قرار دارد. بر این اساس، شرکت‌های فرعی در چارچوب قوانین و مقررات داخلی کشوری که در آن به ثبت رسیده‌اند فعالیت می‌نمایند؛ با این حال، به‌لحاظ ساختار سازمانی و راهبردی، تابع دستورات و سیاست‌گذاری‌های کلان شرکت مادر هستند. این الگوی حقوقی و مدیریتی، امکان هماهنگی گسترده و یکپارچگی عملکردی میان شرکت اصلی و شعب بین‌المللی آن را فراهم می‌سازد و از ویژگی‌های متمایزکننده شرکت‌های چندملیتی محسوب می‌شود (Aykut & Goldstein,

2006). شایان توجه است که در جریان پنجاه و هفتمین نشست شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۴، اصطلاح «فراملی» جایگزین واژه «چندملیتی» گردید. هدف از این تغییر اصطلاح، تأکید بر این واقعیت بود که منظور از چنین شرکت‌هایی، نهادهایی هستند که فعالیت‌های اقتصادی آن‌ها از مرزهای ملی کشور مقر فراتر می‌رود. با این حال، این تغییر واژگانی موجب بروز مناقشات گسترده‌ای میان کشورهای توسعه‌یافته (شمال) و کشورهای در حال توسعه (جنوب) شد؛ مناقشاتی که ریشه در نگرش‌های متفاوت این دو گروه نسبت به نقش و جایگاه شرکت‌های چندملیتی داشت.

تمایز شرکت‌های چندملیتی، فراملی و بین‌المللی

شرکت‌های فراملی و شرکت‌های چندملیتی هر دو در عرصه فعالیت‌های اقتصادی فرامرزی نقش دارند، اما در ساختار مدیریتی و نحوه تنظیم راهبردها تفاوت‌های بنیادینی میان آن‌ها وجود دارد. شرکت‌های چندملیتی، معمولاً دارای یک کشور مبدأ مشخص هستند که در آن ثبت شده و مرکز اصلی تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری آن‌ها نیز در همان کشور قرار دارد. این شرکت‌ها در کشورهای مختلف اقدام به تأسیس شرکت‌های تابعه می‌نمایند، اما راهبردها، الگوهای مدیریتی و حتی فرآیندهای تولید و بازاریابی آن‌ها غالباً از سوی ستاد مرکزی [Headquarters] در کشور مبدأ طراحی و هدایت می‌شود. هدف اصلی این نوع شرکت‌ها، استانداردسازی محصولات و خدمات در سطح جهانی و حفظ انسجام راهبردی در فعالیت‌های بین‌المللی است. در مقابل، شرکت‌های فراملی فاقد یک کشور مبدأ مشخص هستند و ساختار مدیریتی آن‌ها غیرمتمرکز است. این شرکت‌ها در کشورهای مختلف دارای شعب یا واحدهای عملیاتی هستند که با درجه‌ای بالا از استقلال، راهبردهای خود را بر اساس شرایط اقتصادی، فرهنگی و حقوقی همان کشور تنظیم می‌کنند. به‌عبارت دیگر، تمرکز شرکت‌های فراملی بر محلی‌سازی [Localization] سیاست‌ها و تصمیمات است، و به‌جای تحمیل الگوهای یکنواخت، به اقتضائات محیطی و نیازهای بازارهای محلی توجه ویژه دارند (Carr, 2023).

این تفاوت اساسی در نوع حکمرانی شرکتی [Corporate Governance] و راهبردهای توسعه جهانی، موجب تمایز میان دو الگوی فراملی و چندملیتی می‌شود؛ به‌گونه‌ای که شرکت‌های چندملیتی به دنبال یکپارچگی جهانی، و شرکت‌های فراملی به دنبال سازگاری محلی در عین بهره‌مندی از منابع و فرصت‌های جهانی هستند. با آن‌که هر دو نوع شرکت چندملیتی و فراملی در سطح جهانی فعالیت دارند، اما تفاوت ساختاری مهمی میان آن‌ها وجود دارد؛ تنها شرکت‌های چندملیتی دارای نظام مدیریتی متمرکز جهانی هستند. این تمرکز مدیریتی بدان معناست که تصمیم‌گیری‌ها عمدتاً در سطح ستاد مرکزی انجام می‌گیرد و سطوح مختلف سازمانی تابع آن هستند. چنین ساختاری، به‌ویژه در زمینه‌های اجرایی و راهبردی، موجب محدود شدن اختیارات مستقل شرکت‌های تابعه می‌شود. با این حال، صرف‌نظر از تفاوت در الگوی حکمرانی شرکتی، هر دو نوع شرکت نقشی اساسی در رشد و توسعه اقتصادی ایفا می‌کنند. آن‌ها از طریق عرضه گسترده کالا و خدمات در بازارهای بین‌المللی، ایجاد اشتغال مستقیم و غیرمستقیم، انتقال فناوری، و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، سهم چشمگیری در پویایی اقتصادی کشورها دارند (Ovansari & Sanobar, 2016).

شرکت‌های چندملیتی به‌عنوان تابعان حقوق بین‌الملل

عده‌ای از حقوقدانان بر این باورند که شرکت‌های چندملیتی، به‌عنوان اشخاص حقوقی مستقلی قابل تصورند که مالکیت یا کنترل بخشی از فعالیت‌های تولیدی، توزیعی یا خدماتی را در خارج از کشوری که در آن ثبت شده‌اند، در اختیار دارند. این واحدهای اقتصادی معمولاً شامل شرکت‌ها یا نهادهایی‌اند که در بیش از یک کشور ایجاد شده و چنان در هم تنیده‌اند که توانایی هماهنگ‌سازی گسترده فعالیت‌های خود را از

طریق سازوکارهای مشترک دارند. با این حال، با وجود گستره و تأثیرگذاری این ساختارها، هنوز تعریف حقوقی مشخص و واحدی که شرکت‌های چندملیتی را به‌عنوان نهادی مستقل و به رسمیت‌شناخته‌شده در نظام‌های حقوق داخلی یا حقوق بین‌الملل تثبیت کند، وجود ندارد. در همین راستا، سازمان همکاری و توسعه اقتصادی نیز تصریح می‌کند که این شرکت‌ها در تمامی بخش‌های اقتصادی فعال‌اند و معمولاً از مجموعه‌ای از شرکت‌ها یا نهادهایی تشکیل می‌شوند که در چندین کشور مستقر بوده و به‌واسطه پیوندهای سازمانی و مدیریتی مشترک، عملیات خود را در سطح فراملی هماهنگ می‌کنند (Kamminga, 1999). ویژگی مشترک این بنگاه‌های عظیم (که گاه ساختاری پیچیده و دشوار برای ردیابی دارند) گستره فعالیت آن‌ها فراتر از مرزهای ملی است؛ امری که عملاً نظارت مؤثر قوانین داخلی و حتی برخی قواعد بین‌المللی را با چالش مواجه می‌سازد و می‌تواند به خلأهای نظارتی یا مسئولیتی منجر شود.

مباحث مربوط به ماهیت حقوقی این شرکت‌ها نخستین‌بار در دهه ۱۹۶۰ و در بستر ملی‌سازی صنایع و طرح اصل حاکمیت دائمی دولت‌های تازه‌استقلال‌یافته بر منابع طبیعی‌شان مطرح شد و در دوره‌های اخیر نیز در ارتباط با مسئولیت احتمالی شرکت‌های چندملیتی در نقض حقوق بنیادین اشخاص، بار دیگر در کانون توجه قرار گرفته است. برخی نویسندگان حتی استدلال کرده‌اند که شرکت‌های چندملیتی را نمی‌توان موضوع حقوق بین‌الملل دانست. در عین حال، سومین بیانیه بازنگری‌شده قانون روابط خارجی ایالات متحده یادآور می‌شود که شرکت چندملیتی، هرچند یکی از عناصر تثبیت‌شده اقتصاد جهانی است، اما هنوز جایگاه حقوقی ویژه‌ای در سطح بین‌المللی یا در چارچوب حقوق داخلی کشورها پیدا نکرده است (Jagers, 2002). دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در رأی معروف «بارسلونا تراکشن» ضمن پذیرش شخصیت حقوقی شرکت و امکان انتساب مسئولیت حقوقی به آن، تأکید کرد که تنها شرکتی می‌تواند در خصوص حقوق و تعهدات ناشی از ماهیت شرکتی اقامه دعوی یا طرف دعوی قرار گیرد که واجد شخصیت حقوقی باشد. افزون بر این، دیوان یادآور شد که تشخیص استقلال و تمایز شخصیت حقوقی یک شرکت در وهله نخست تابع قواعد حقوق داخلی مربوط است و حقوق بین‌الملل در این زمینه به آن مقررات ارجاع می‌دهد.

۲- روند شکل‌گیری و گسترش شرکت‌های چندملیتی

مفهوم «شرکت چندملیتی» در معنای امروزی آن، پدیده‌ای برگرفته از دوران پس از جنگ جهانی دوم است. کاربرد رایج این اصطلاح از زمانی رواج یافت که مجله بیزنس ویک [Business Week] ضمیمه‌ای اختصاصی با عنوان «شرکت‌های چندملیتی» منتشر کرد. با این حال، ریشه تاریخی نقش‌آفرینی این شرکت‌ها در اقتصاد جهانی به دوران مرکانتیلیسم بازمی‌گردد. در آن دوره، دستیابی به منابع ارزشمند معدنی، به‌ویژه طلا و نقره، از اهمیت راهبردی بالایی برخوردار بود و قدرت‌های بزرگ آن زمان (از جمله بریتانیا، فرانسه، هلند، اسپانیا و پرتغال) برای انتقال ثروت مستعمرات به سرزمین‌های خود، شرکت‌های تجاری جدیدی را تأسیس کردند. با گسترش نفوذ این کشورها در عرصه بین‌المللی و ایجاد ناوگان‌های عظیم دریایی، شاهد شکل‌گیری نظامی از مبادلات بودیم که در آن کالاهای تولیدی کارخانه‌های این کشورها به بازارهای مستعمراتی صادر می‌شد و در مقابل، منابع طبیعی و مواد خام آن مناطق (به‌ویژه فلزات گران‌بها) به کشورهای استعمارگر انتقال می‌یافت. این فرآیند از طریق شرکت‌هایی سازماندهی می‌شد که می‌توان آن‌ها را نیاکان اولیه شرکت‌های چندملیتی مدرن دانست. از جمله شناخته‌شده‌ترین این شرکت‌ها می‌توان به کمپانی هند شرقی [East India Company] و کمپانی سلطنتی آفریقا [Royal African Company] اشاره کرد (Mousavi Dalini & Ranjbar, 2013). در یک تعریف جامع، شرکت‌های چندملیتی بنگاه‌هایی بزرگ و صنعتی-تجاری هستند که مقر اصلی یا پایگاه مرکزی آن‌ها در یک کشور قرار دارد، اما علاوه بر آن، در کشورهای متعدد دیگر نیز از طریق شبکه‌ای از واحدها، سازمان‌ها

و شرکت‌های تابع، به فعالیت‌های تولیدی، بازرگانی و فروش می‌پردازند. این ساختار پیچیده و فراسرزمینی، به شرکت‌های چندملیتی امکان می‌دهد تا از مزایای نسبی هر کشور بهره‌برداری کرده و نقش چشمگیری در پویایی اقتصاد جهانی ایفا کنند.

نقش شرکت‌های چندملیتی در دوران استعمار نفتی

با آغاز انقلاب صنعتی، فعالیت شرکت‌های چندملیتی وارد مرحله‌ای نوین شد و این شرکت‌ها، با اتکا به حمایت بانک‌های بزرگ در کشورهای مادر، به‌تدریج اقتصاد کشورهای توسعه‌نیافته را تحت سلطه خود قرار دادند. دوران پس از جنگ جهانی دوم نقطه عطفی در اقتصاد جهانی و تحول نقش شرکت‌های چندملیتی بود؛ چراکه خسارات گسترده ناشی از جنگ در اروپا و شرق آسیا، زمینه‌ای مناسب برای گسترش نفوذ اقتصادی و سیاسی ایالات متحده فراهم ساخت. آمریکا در قالب «طرح مارشال» و با هدف تحکیم جایگاه خود در نظام بین‌الملل، شرایط لازم برای تسهیل سرمایه‌گذاری شرکت‌های آمریکایی در خارج از کشور را فراهم کرد. در نتیجه، میلیاردها دلار سرمایه آمریکایی در اروپا، آمریکای لاتین، آسیا و سایر مناطق جهان تزریق شد (Hazinia, 2011). شرکت‌های بزرگ آمریکایی به راه‌اندازی کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی در سراسر جهان اقدام کردند و این روند تا پایان دهه ۱۹۶۰ با شتاب ادامه یافت. در این مقطع، پشت بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی دولت آمریکا، اهداف سیاسی نهفته بود؛ از جمله مهار گسترش کمونیسم در اروپا و سایر نقاط جهان از طریق توسعه اقتصادی مناطقی که در معرض تهدید ایدئولوژیک قرار داشتند. از اوایل دهه ۱۹۶۰ به بعد، کشورهای اروپایی (به‌ویژه بریتانیا) مجدداً نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را در سطح بین‌المللی بازیافتند و شرکت‌های چندملیتی این کشورها نیز روند تأسیس واحدهای تولیدی در سایر کشورها را آغاز کردند. در این میان، بریتانیا همواره جایگاهی ویژه در میان کشورهای صادرکننده سرمایه و شرکت‌های چندملیتی داشته است (Fasteau & Fletcher, 2024). عوامل متعددی سبب شدند که بریتانیا به‌عنوان دومین کشور مادر شرکت‌های چندملیتی (پس از ایالات متحده) مطرح شود. نخست آن‌که این کشور از سابقه‌ای طولانی و تجربه‌ای غنی در زمینه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی برخوردار بود؛ عاملی که به شرکت‌های بریتانیایی امکان می‌داد با آمادگی و مهارت کافی وارد بازارهای جهانی شوند. دوم آن‌که بریتانیا روابط تاریخی و پیوندهای ساختاری خود را با کشورهای مشترک‌المنافع [Commonwealth] حفظ کرده بود و از حمایت‌های دولتی در این کشورها بهره‌مند می‌شد؛ به‌ویژه در مناطقی که در گذشته مستعمره این کشور بودند. سومین عامل، موقعیت بریتانیا به‌عنوان دومین قدرت بزرگ دریایی جهان پس از آمریکا بود؛ عاملی که در مواقع بحران، امکان حمایت از منافع شرکت‌های فراملی این کشور را فراهم می‌ساخت.

گذار به مشارکت‌های قراردادی (دهه ۱۹۷۰ به بعد)

با آغاز انقلاب صنعتی، ساختار و عملکرد شرکت‌های چندملیتی دگرگون گردید و این شرکت‌ها با اتکا به همکاری نزدیک با بانک‌های بزرگ در کشورهای متروپل، به‌ویژه در ایالات متحده و بریتانیا، توانستند سلطه اقتصادی خود را بر کشورهای توسعه‌نیافته تحمیل نمایند. در دوره پس از جنگ جهانی دوم، که مقارن با بازسازی اقتصادی گسترده در اروپا و شرق آسیا بود، شرکت‌های چندملیتی آمریکایی به مدد طرح مارشال و با حمایت‌های گسترده دولتی، زمینه لازم برای سرمایه‌گذاری کلان در سایر مناطق جهان را فراهم آوردند. این سیاست‌ها نه‌تنها در راستای توسعه اقتصادی بلکه به‌عنوان ابزاری برای مقابله با گسترش نفوذ کمونیسم در اروپا و سایر نقاط جهان به کار گرفته شد و طی آن، شرکت‌های بزرگ آمریکایی با تأسیس کارخانه‌ها و شعب متعدد در اروپا، آمریکای لاتین، آسیا و دیگر نواحی، جای پای اقتصادی و سیاسی خود را تثبیت کردند (Muntone, 2013).

از اوایل دهه ۱۹۶۰، کشورهای اروپای غربی و به‌ویژه بریتانیا، بار دیگر موقعیت خود را در عرصه بین‌المللی بازیافتند و شرکت‌های فراملی این کشورها نیز به‌تدریج فعالیت‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خود را در کشورهای دیگر آغاز کردند. بریتانیا به‌عنوان دومین کشور مادر شرکت‌های چندملیتی، از امتیازات ویژه‌ای نظیر سابقه تاریخی طولانی در امر سرمایه‌گذاری، پیوندهای مستحکم با کشورهای مشترک‌المنافع و توان دریایی قابل‌ملاحظه برخوردار بود که مجموع این عوامل در تقویت موقعیت فراملی شرکت‌های بریتانیایی نقش مهمی ایفا کرد. در ادامه این روند، بازسازی اقتصادی کشورهای اروپای غربی، نظیر آلمان فدرال، فرانسه، هلند، سوئیس، بلژیک و سوئد، موجب شد که این کشورها نیز به صدور سرمایه مستقیم بپردازند و شرکت‌های چندملیتی متعلق به آن‌ها از سال ۱۹۶۵ به بعد، رشد فزاینده‌ای را تجربه کنند. به‌موازات این تحولات، ژاپن نیز در دهه ۱۹۶۰ وارد عرصه سرمایه‌گذاری خارجی گردید و عمدتاً کشورهای شرق آسیا و منطقه اقیانوسیه را به‌عنوان مقصد سرمایه‌های خود برگزید (Hasani, 2015).

اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ شرکت‌های چندملیتی دانست؛ به‌گونه‌ای که تا پایان دهه ۱۹۶۰، حدود ۱۰ هزار شرکت چندملیتی عمدتاً از کشورهای صنعتی غرب، از جمله آمریکا، بریتانیا، آلمان، فرانسه، سوئیس و هلند، به فعالیت گسترده در عرصه جهانی مشغول بودند (Haddadi & Masoud, 2020) (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲، ص ۳۹۳). هم‌زمان با این گسترش، دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ شاهد اوج‌گیری گرایش‌های ناسیونالیستی در کشورهای جهان سوم بود؛ پدیده‌ای که با اعتراضات نخبگان، دانشجویان، کارگران صنعتی، دهقانان و بازرگانان بیکارشده نسبت به عملکرد شرکت‌های چندملیتی همراه گردید. در این شرایط، دولت‌های کشورهای میزبان که با مطالبات فزاینده برای اشتغال، مسکن و رفاه عمومی روبه‌رو بودند، با استفاده از اهرم فشار سیاسی، شرکت‌های چندملیتی را وادار به امتیازدهی و اصلاح برخی رویه‌هایشان نمودند که این امر به وضع محدودیت‌هایی بر فعالیت آن‌ها منجر شد. بااین‌وجود، شرکت‌های چندملیتی توانستند با بهره‌گیری از مزایایی نظیر دستمزد پایین نیروی کار، نزدیکی به بازارهای مصرف، نرخ بالای بازگشت سرمایه و نبود رقیب محلی قدرتمند، به رشد و گسترش فعالیت خود ادامه دهند.

در سال ۱۹۷۰، تعداد ۷۳۰۰ شرکت فراملی با ۲۷۳۰۰ شرکت تابعه در خارج از کشور به ثبت رسیده بود؛ در حالی که تا سال ۱۹۸۹ این تعداد به ۳۵۰۰۰ شرکت مادر و ۱۵۰۰۰۰ شرکت تابعه در سطح جهانی افزایش یافت. این رشد چشمگیر، عمدتاً ناشی از تحولات ساختاری اقتصاد جهانی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دهه ۱۹۹۰ بود. فروپاشی شوروی نه‌تنها به‌عنوان شکستی برای نظام اقتصادی سوسیالیستی بلکه به‌مثابه پیروزی نظام سرمایه‌داری مبتنی بر اقتصاد بازار تلقی گردید و در نتیجه، کشورهای عضو بلوک شرق به‌طور فزاینده‌ای به سمت آزادسازی اقتصادی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و همکاری با شرکت‌های چندملیتی گرایش یافتند؛ فرآیندی که بستر مناسبی برای جهش تاریخی شرکت‌های چندملیتی و تسلط آن‌ها بر اقتصاد جهانی در دهه‌های پایانی قرن بیستم فراهم ساخت.

ظهور ساختارهای پیچیده مالکیت و سرمایه‌گذاری نفتی در قرن ۲۱

در عصر کنونی، صنعت نفت در بخش بالادستی با چالش‌های فزاینده‌ای مواجه است؛ از جمله نیاز مستمر به افزایش ظرفیت تولید، دستیابی به ذخایر جدید نفتی، مدیریت روند نزولی بهره‌دهی میادین قدیمی و همچنین حفظ و ارتقاء دانش فنی در شرایطی که با موج بازنشستگی نیروهای متخصص و باتجربه در مناطق عملیاتی مواجهیم. در چنین شرایطی، بهره‌برداری حداکثری از ظرفیت‌های موجود، جذب و حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی در پروژه‌های بالادستی نفت و گاز، به‌ویژه در میادین مشترک و فعالیت‌های اکتشافی، از جمله اولویت‌های راهبردی دولت در حوزه انرژی محسوب می‌شود (Ahmadzadeh, 2015). از این رو، به‌منظور صیانت بهینه از ذخایر نفت و گاز و نیز افزایش

ضریب بازیافت میادین، انتقال و به‌کارگیری فناوری‌های نوین در مدیریت و بهره‌برداری از منابع هیدروکربوری کشور، انعقاد قراردادهایی که توازن مؤثری میان منافع ملی، حقوق سرمایه‌گذاران و ریسک‌های اجرایی برقرار سازند، از اهمیت بالایی برخوردار است.

قراردادهای بین‌المللی نفتی از منظر ماهیت شروط عمومی، تنوع قابل توجهی دارند؛ به‌گونه‌ای که شرکت‌های برگزارکننده مناقصات، غالباً چارچوب‌های حقوقی متفاوتی برای برخی مفاد کلیدی قراردادها اتخاذ می‌نمایند. لذا بررسی علمی و دقیق این قراردادها، همسو با درک صحیح از سیاست‌های کلان اقتصادی کشور و مقتضیات اقتصاد بین‌الملل، ضرورتی انکارناپذیر است. تبیین شفاف و حقوقی شروط عمومی قراردادهای نفتی، نقش مؤثری در تسهیل تصمیم‌گیری شرکت‌های خارجی ایفا کرده و می‌تواند روند مذاکرات قراردادی، که معمولاً زمان‌بر و پیچیده است، را تسریع و تسهیل نماید. این امر در نهایت منجر به ایجاد بستری حقوقی شفاف، کارآمد و پایدار در فضای سرمایه‌گذاری صنعت نفت و گاز خواهد شد. با توجه به عوامل فوق و در چارچوب شناخت صحیح از انواع قراردادهای رایج در صنایع بالادستی نفت و گاز، ضروری است ابتدا به بررسی ساختار و ماهیت این قراردادها پرداخته، سپس اصول حقوقی حاکم بر صنعت نفت و گاز جمهوری اسلامی ایران با نگاهی تطبیقی و تحلیلی مورد مداقه قرار گیرد.

۳- آثار حقوقی و قراردادی شرکت‌های چندملیتی در صنعت نفت و گاز

شرکت‌های چندملیتی نقش مهم و برجسته‌ای را در عرصه‌های اقتصادی، حقوقی و حتی سیاسی بین‌المللی بر عهده دارند. این شرکت‌ها بر اکثر فعالیت‌های تجاری و اقتصادی بین‌المللی و به‌ویژه آن دسته از فعالیت‌هایی که مستلزم برخورداری از سرمایه‌های کلان و فناوری‌های بسیار پیشرفته هستند تسلط دارند. در میان بخش‌های مختلفی که شرکت‌های چندملیتی در آن حضور گسترده‌ای دارند، بخش نفت و گاز را می‌توان مهم‌ترین جولانگاه این شرکت‌ها دانست، چراکه ارقام مربوط به فعالیت‌های اقتصادی این شرکت‌ها در صنعت نفت ناگهان با جهش فوق‌العاده‌ای روبه‌رو می‌شود؛ به‌گونه‌ای که سهم ۶۰ درصدی این شرکت‌ها از کل تجارت جهانی در بخش نفت و گاز به ۹۳ درصد افزایش می‌یابد و بیش از ۶۸ درصد کل تولیدات جهانی در صنایع بالادستی نفتی و بیش از ۷۴ درصد کل تولیدات جهانی در صنایع پایین‌دستی نفتی نیز توسط شرکت‌های چندملیتی عرضه می‌گردد (Hazinia, 2011). این آمار و ارقام ثابت می‌نماید که نقش و اهمیت شرکت‌های چندملیتی در صنعت نفت و گاز و معاملات بین‌المللی نفتی بیش از سایر بخش‌ها است و این شرکت‌ها در واقع بازیگران اصلی صحنه نفت و گاز جهان محسوب می‌شوند (Razaghi, 2010).

تأثیر بر نظام حقوقی ایران

مفهوم شرکت چندملیتی در ادبیات اقتصادی و بازرگانی بین‌المللی، هرچند اصطلاحی شناخته‌شده است، اما در اسناد سازمان ملل غالباً با عنوان «شرکت فراملی» از آن یاد می‌شود. نقش این شرکت‌ها در بهره‌برداری از پیامدهای جهانی‌سازی، به‌ویژه در حوزه اقتصاد، سبب شده است که نظام‌های حقوقی در کشورهای توسعه‌یافته و درحال‌توسعه به وضع قواعد نظارتی و محدودکننده برای کنترل فعالیت آن‌ها روی آورند. در ایران نیز مجموعه‌ای از قوانین مانند «قانون جلب و حمایت سرمایه‌های خارجی» ۱۳۳۴، «قانون پولی و بانکی کشور» ۱۳۵۱ و مقررات ملی‌سازی مؤسسات مالی در سال ۱۳۵۸ بستر حقوقی نظارت بر شرکت‌های خارجی را فراهم کرده‌اند. با این حال، تجربه عملی نشان می‌دهد که صرف وجود این قوانین نمی‌تواند نفوذ و اثرگذاری این بازیگران قدرتمند را در ساختار اقتصادی کشور مهار کند. اهمیت این موضوع در حوزه نفت و گاز ایران برجسته‌تر است؛ حوزه‌ای که از زمان ملی‌شدن صنعت نفت تا امروز تحت سلطه اصل حاکمیت و مالکیت دولت بر منابع طبیعی بوده و این اصول، چهارچوب تفسیر و تنظیم هرگونه همکاری با شرکت‌های خارجی را تعیین می‌کند (Sadeghi & Sadat

Ebadi, 2021). به همین دلیل، حتی در صورت تمایل به جذب سرمایه خارجی، قراردادهای نفتی ایران (اعم از بیع متقابل یا الگوهای جدید بالادستی) به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که مالکیت منابع دولتی، کنترل حاکمیتی و اصول تولید صیانتی حفظ شود و نقش طرف خارجی به پیمانکار یا سرمایه‌گذار محدود گردد. نظام حقوقی ایران محدودیت‌های جدی برای اعطای امتیازات گسترده به شرکت‌های چندملیتی پیش‌بینی کرده است. اصول ۴۴، ۴۵ و ۸۱ قانون اساسی با تأکید بر مالکیت عمومی منابع طبیعی، انفال و صنایع مادر، از انتقال مالکیت یا واگذاری امتیازات استراتژیک به اشخاص خارجی جلوگیری می‌کند. تجربه تاریخی ایران از قراردادهایی مانند دارسی و کنسرسیوم ۱۳۳۳ نیز موجب شده است که قراردادهای امتیازی در نظام کنونی مشروعیت نداشته باشند و قوانین جدید نظیر قانون وظایف و اختیارات وزارت نفت بر قراردادهایی بدون انتقال مالکیت تأکید کنند. علاوه بر این، تحریم‌های بین‌المللی، به‌ویژه از سوی ایالات متحده، ریسک حقوقی و مالی حضور شرکت‌های چندملیتی در ایران را افزایش داده و مانعی مضاعف برای جذب سرمایه و فناوری ایجاد کرده است (Samadzadegan & Mohammadabadi, 2021). بی‌ثباتی‌های سیاست‌گذاری، تغییر مقررات، الزامات متعدد نظارتی و اداری، و حساسیت سیاسی نسبت به کنترل خارجی بر منابع طبیعی، همگی موانعی هستند که جذابیت بازار ایران را برای این شرکت‌ها کاهش داده و سبب شده است حتی در صورت وجود مجوزهای قانونی، تحقق همکاری‌های پایدار با دشواری روبه‌رو شود (Haghpanahian et al., 2021).

در کنار چالش‌های تقنینی و سیاسی، اعمال صلاحیت قضایی ایران بر شرکت‌های چندملیتی نیز با پیچیدگی‌های جدی مواجه است. ساختارهای شبکه‌ای و چندلایه شرکت‌های چندملیتی (شامل شرکت مادر، شرکت‌های تابعه و شعب متعدد در حوزه‌های قضایی مختلف) تشخیص نهاد مسئول، تعیین رابطه سببیت و ابلاغ قضایی را دشوار می‌سازد. هرچند اصل سرزمینی بودن قوانین اقتضا می‌کند که ایران نسبت به اعمال واقع‌شده در قلمرو خود صلاحیت داشته باشد، اما تصمیمات مؤثری که در خارج از کشور اتخاذ می‌شود و آثار مستقیم بر پروژه‌ها یا بازار داخلی دارد، تعیین صلاحیت مؤثر را با چالش مواجه می‌کند. نبود معاهدات معاضدت قضایی با بسیاری از کشورهای محل ثبت شرکت‌های بزرگ، تأثیر تحریم‌ها بر همکاری قضایی، پیچیدگی شناسایی و اجرای احکام، و محدودیت‌های ناشی از اصل حاکمیت دولت‌ها، همگی موانعی هستند که پیگیری دعاوی علیه شرکت‌های چندملیتی را در عمل دشوار می‌سازند. در نتیجه، اعمال مؤثر صلاحیت قضایی ایران مستلزم پیش‌بینی ضمانت‌اجراهای دقیق در قراردادها، بهره‌گیری از سازوکارهای حل‌وفصل اختلافات، تقویت ظرفیت فنی و حقوقی دستگاه قضایی، و توسعه همکاری‌های بین‌المللی در سطح معاهدات دوجانبه و چندجانبه است (Zamani & Shadmani, 2018).

تأثیر بر حقوق بین‌الملل

شرکت‌ها می‌توانند تقصیر را به گردن سازمان‌های درگیر بیندازند و در نتیجه هیچ‌یک از طرفین اصلی مسئولیت وقایع رخ‌داده را بر عهده نگیرند. از این رو، نیاز به قوانین بین‌المللی قاطع و محکم در مورد حاکمیت و مسئولیت شرکت‌های چندملیتی آشکار است. حال آن‌که با تبدیل شدن شرکت‌های چندملیتی به بخش بزرگ‌تری نه‌تنها در بخش اقتصادی جهانی، بلکه در بخش سیاسی نیز، قوانین بین‌المللی باید قدم پیش گذاشته و قوانین بازی را برای این بازیگران بین‌المللی تعیین کنند. کاهش مسئولیت به شرکت‌های چندملیتی این توانایی را داده است که در شیوه‌های تجاری خود بی‌ملاحظه و بی‌پروا باشند. در گذشته، این شرکت‌های بزرگ از طریق استفاده از قراردادها، عدم اجرای سیاست‌ها و سازماندهی اساسی شرکت‌ها، مصون از هرگونه مسئولیتی بودند. هنگام واگذاری مسئولیت به این شرکت‌ها، مشکلاتی ایجاد می‌شود، زیرا اکثر آن‌ها باید طبق قوانین ملی پاسخگو باشند. با توجه به دامنه وسیع اقدامات شرکت‌های چندملیتی و ماهیت فراملی آن‌ها، جای تعجب نیست که قانون ملی نمی‌تواند با این مسائل مقابله کند. تنها یک راه برای پاسخگو نگه داشتن این شرکت‌های بزرگ در قبال تمام اقداماتی که

انجام می‌دهند وجود دارد. آن راه‌حل، حقوق بین‌الملل است. جامعه بین‌المللی می‌تواند از چهار طریق قابل اجرا، افراد مناسب را در قبال فعالیت‌هایی که انجام می‌دهند، پاسخگو نگه دارد (Hansen, 2008).

چنین ساختاری ضرورت وجود یک نظام حقوقی قابل پیش‌بینی، منسجم و کارآمد را دوچندان می‌کند. کمیسیون حقوق تجارت بین‌الملل سازمان ملل متحد در پاسخ به همین نیاز، مجموعه‌ای از قواعد و الگوهای قراردادی را طراحی کرده است که هدف آن‌ها کاهش موانع حقوقی بر سر راه معاملات فرامرزی و ایجاد نوعی زبان مشترک حقوقی میان دولت‌ها و فعالان اقتصادی است. قواعد داوری آنسیترال و قوانین نمونه این نهاد، به‌ویژه قانون نمونه داوری تجاری بین‌المللی ۱۹۸۵ و اصلاحات بعدی آن در سال ۲۰۰۶، در صنعت نفت و گاز جایگاه ویژه‌ای یافته‌اند؛ چرا که این قواعد امکان داوری بی‌طرف، منعطف و قابل اجرا را فراهم می‌کنند و از این طریق، ریسک حقوقی و سیاسی سرمایه‌گذاری در پروژه‌های نفتی را کاهش می‌دهند (Jackson, 2003). در بخش بالادستی صنعت نفت، قراردادهایی نظیر موافقت‌نامه‌های مشارکت در تولید، قراردادهای امتیازی، قراردادهای خدماتی و موافقت‌نامه‌های مشارکت مشترک، غالباً واجد بخش حل‌وفصل اختلافات مبتنی بر قواعد داوری آنسیترال هستند. این رویه در دهه‌های اخیر به یک استاندارد جهانی تبدیل شده است؛ چرا که قواعد آنسیترال با بهره‌گیری از اصول بنیادین حقوقی از جمله بی‌طرفی، استقلال طرفین و امکان انتخاب آزاد داور، به طرفین قراردادی اجازه می‌دهد اختلافات خود را به‌دور از نظام‌های قضایی پرتعصب یا غیرمتخصص حل‌وفصل کنند. افزون بر این، قابلیت اجرای آرای داوری آنسیترال تحت کنوانسیون نیویورک ۱۹۵۸، جذابیت آن را برای شرکت‌های چندملیتی فعال در حوزه انرژی افزایش داده است. این شرکت‌ها، که عمدتاً با سرمایه‌گذاری‌های کلان، فناوری‌های پیچیده و ریسک‌های بسیار روبه‌رو هستند، تمایلی ندارند اختلافاتشان نزد دادگاه‌های داخلی دولت‌های میزبان رسیدگی شود؛ زیرا بیم آن می‌رود که عوامل سیاسی، اقتصاد دولتی یا ملاحظات حاکمیتی بر فرایند قضایی تأثیر گذارند. قواعد آنسیترال با بی‌اعتنایی به تابعیت و ماهیت حقوقی طرفین، بستر مناسبی برای داوری در فضایی بی‌طرف و با رعایت استانداردهای حرفه‌ای بین‌المللی فراهم می‌کنند (Clark, 1976).

با وجود این مزایا، نقش آنسیترال محدود به داوری نیست؛ این نهاد مجموعه‌ای از قوانین نمونه، راهنماهای قراردادی و اسناد تفسیری را تدوین کرده است که به ایجاد نوعی هماهنگی حقوقی در حوزه‌های مختلف تجارت فرامرزی یاری می‌رسانند. در صنعت نفت و گاز، قانون نمونه آنسیترال درباره تدارکات عمومی، راهنماهای قراردادهای ساخت‌وساز و مدل‌های قراردادی درباره تأمین مالی پروژه، تأثیر چشمگیری بر تنظیم روابط میان دولت‌ها و شرکت‌های چندملیتی داشته‌اند. بهره‌گیری از این متون، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، به معنای افزایش شفافیت، بهبود روند مناقصات، کاهش زمینه‌های فساد اداری و ایجاد پیش‌بینی‌پذیری حقوقی در پروژه‌های عظیم نفت و گاز است. از سوی دیگر، شرکت‌های چندملیتی نیز از طریق استانداردسازی قواعد و رویه‌ها، قادر به ارزیابی دقیق‌تر ریسک‌ها و طراحی ساختارهای قراردادی مناسب‌تر هستند (Schrijver, 1997). پیوند میان فعالیت‌های آنسیترال و اصل حاکمیت دائمی دولت‌ها بر منابع طبیعی نیز قابل توجه است. هرچند این اصل به دولت‌ها اختیار تنظیم فعالیت‌های اقتصادی و کنترل بهره‌برداری از منابع را می‌دهد، اما در عمل، استفاده از قراردادهای مبتنی بر قواعد آنسیترال می‌تواند تعادلی میان اقتدار دولت میزبان و حقوق سرمایه‌گذاران خارجی ایجاد کند. در واقع، حضور قواعد آنسیترال در قراردادهای نفتی، به‌ویژه در بخش حل اختلاف، این پیام را به سرمایه‌گذاران مخابره می‌کند که دولت میزبان، ضمن حفظ حق قانون‌گذاری و حاکمیت خود، متعهد به رعایت استانداردهای بین‌المللی در رفتار با سرمایه خارجی است. این وضعیت باعث می‌شود که اصل حاکمیت دائمی، نه به‌معنای اعمال اقتدار مطلق دولت بلکه به‌عنوان چارچوبی برای تنظیم متوازن روابط میان دولت و شرکت‌های چندملیتی فهم شود.

با همه این اوصاف، منتقدان بر این باورند که استفاده گسترده از داوری آنسیترال در قراردادهای نفتی ممکن است مانعی برای اعمال سیاست‌های عمومی دولت باشد؛ زیرا آرای داوری گاه در تعارض با سیاست‌های انرژی، محیط‌زیست یا توسعه پایدار دولت‌ها قرار می‌گیرد. به بیان دیگر، شرکت‌های چندملیتی با استناد به استانداردهای حمایتی در معاهدات سرمایه‌گذاری و قواعد داوری آنسیترال، می‌توانند اصلاحات قانونی یا تصمیمات حاکمیتی دولت‌ها را به‌عنوان نقض تعهدات بین‌المللی معرفی کنند و از این طریق، قدرت دولت‌ها در تنظیم حوزه انرژی را محدود سازند. این دغدغه، بخشی از منازعه دیرین میان اصل حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی و نظام حقوق سرمایه‌گذاری بین‌المللی را تشکیل می‌دهد؛ منازعه‌ای که همچنان در گزارش‌های کارشناسی، داوری‌های سرمایه‌گذاری و مذاکرات الهام‌گرفته از سیاست‌های صنعتی و محیط‌زیستی دولت‌ها ادامه دارد (Farrell, 2015).

۴- تعهدات و نقش شرکت‌های چندملیتی در حوزه نفت و گاز

فعالیت شرکت‌های چندملیتی نفت و گاز در تقاطع حاکمیت دائمی دولت‌ها بر منابع طبیعی، الزامات حقوق بین‌الملل سرمایه‌گذاری، و تعهدات نوظهور محیط‌زیستی و حقوق بشری، یک رژیم تعهدات چندلایه و پیچیده ایجاد کرده است. در نظام حقوقی ایران، با استناد به اصول ۴۵ و ۴۴ قانون اساسی و مقررات قوانین نفت، مالکیت و حاکمیت بر منابع هیدروکربوری به دولت تعلق داشته و حضور شرکت‌های چندملیتی صرفاً در قالب ترتیبات قراردادی نظیر قراردادهای خدماتی-مخاطره و سایر الگوهای قراردادی مبتنی بر اصل عدم انتقال مالکیت بر مخزن امکان‌پذیر است؛ امری که ساختار و حدود تعهدات این شرکت‌ها را به‌شدت متأثر می‌سازد. در حوزه مسئولیت، از یک‌سو قواعد عام مسئولیت مدنی و کیفری، به‌ویژه در زمینه صیانت از محیط زیست و پیشگیری از آلودگی‌های ناشی از صنایع نفت، گاز و پتروشیمی، زمینه طرح دعوا علیه اشخاص حقوقی، اعم از خصوصی و دولتی، را فراهم می‌کند و از سوی دیگر، اسناد تخصصی داخلی در حوزه حفاظت از دریا، رودخانه‌های مرزی و اراضی ساحلی، بستر مسئولیت مضاعف برای آسیب‌های ناشی از فعالیت‌های بالادستی و پایین‌دستی این شرکت‌ها ایجاد کرده‌اند. در سطح بین‌المللی نیز اصول حاکم بر حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی، تعهدات فرامرزی در پیشگیری از ورود لطمه جدی به محیط زیست، و استانداردهای نرم‌قانونی مانند اصول راهنمای سازمان ملل در زمینه کسب‌وکار و حقوق بشر، گرچه تعهدات مستقیم و کلاسیک مبتنی بر معاهدات را بر شرکت‌های چندملیتی تحمیل نمی‌کنند، اما از طریق سازوکارهای دادرسی داخلی، داوری سرمایه‌گذاری، و فشارهای نظارتی و قراردادی، به‌تدریج نقش این شرکت‌ها را از «ذی‌نفع صرف قراردادی» به «فاعل مسئول در قبال آسیب‌های محیط زیستی و حقوق بشری» ارتقا داده‌اند.

نظام حقوقی ایران در تنظیم تعهدات شرکت‌های چندملیتی

نظام حقوقی ایران در تنظیم تعهدات مرتبط با قراردادهای حوزه نفت و گاز، بر پایه اصل مالکیت عمومی منابع طبیعی استوار است که طبق اصل ۴۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، منابع نفت و گاز جزء انفال و اموال عمومی محسوب شده و اعمال حق حاکمیت و مالکیت بر آن‌ها بر عهده دولت قرار دارد. حال آن‌که در حوزه تنظیم تعهدات شرکت‌های چندملیتی در این حوزه، این اصل توسط وزارت نفت و شرکت ملی نفت ایران اجرا می‌شود و شرکت‌های چندملیتی را از مالکیت مستقیم بر مخازن نفتی محروم می‌سازد. قانون نفت مصوب ۱۳۶۶ (با اصلاحات ۱۳۹۰)، مالکیت منابع نفتی را جزء اموال عمومی و تحت کنترل دولت اعلام کرده و تنها اجازه انعقاد قراردادهای خدماتی (مانند بیع متقابل و قراردادهای نفتی ایران) را به شرکت ملی نفت ایران می‌دهد، که در آن‌ها شرکت‌های خارجی به‌عنوان پیمانکار عمل کرده و تمام ریسک‌های اکتشاف، توسعه و تولید را، بدون آن‌که مالکیت تولیدات (نفت و گاز) به آن‌ها منتقل شود، بر عهده می‌گیرند. از سوی دیگر، اصل

۸۱ قانون اساسی صریحاً اعطای امتیاز به خارجیان برای تشکیل شرکت‌ها یا مؤسسات در امور معادن (از جمله نفت و گاز) را ممنوع کرده، لذا شرکت‌های چندملیتی تنها در قالب پیمانکار خارجی مجاز به فعالیت بوده و تعهدات آن‌ها شامل انتقال کامل دانش فنی، آموزش نیروی انسانی ایرانی، حداقل سهم داخلی (مانند مشارکت ۲۵ درصدی با شرکت‌های ایرانی در برخی قراردادها)، و بازپرداخت هزینه‌ها از محل تولیدات بدون تضمین مالکیت بر سهم تولید است (Aminzadeh & Nikbakhsh Sharafshahdeh, 2015).

در قراردادهای بیع متقابل که الگوی غالب پیش از قراردادهای بالادستی بوده، شرکت‌های چندملیتی موظف به انجام عملیات اکتشاف و توسعه میادین با هزینه خود بوده و در ازای آن، حق‌الزحمه ثابت دریافت می‌کنند، در حالی که شرکت ملی نفت ایران مالکیت مطلق بر مخازن و تولیدات را حفظ کرده و ضمانت‌نامه‌های بانکی (مانند ضمانت بانک مرکزی در قوانین بودجه) برای تسویه هزینه‌ها پیش‌بینی می‌شود؛ این الگو بر اساس ماده ۲ قانون نفت، حاکمیت دولت را تضمین کرده و از انحصار خارجی جلوگیری می‌کند. قراردادهای بالادستی مصوب ۱۳۹۴، به‌عنوان نسل جدید، همچنان بر مدل خدماتی تأکید دارد و تعهدات شرکت‌های خارجی را گسترش داده تا شامل عملیات بلندمدت (تا ۲۵ سال)، مشارکت با شرکت‌های ایرانی، و انتقال تکنولوژی باشد، اما مالکیت منابع طبق اصل ۴۵ قانون اساسی منحصراً به دولت تعلق دارد و تمام مخاطرات بر عهده پیمانکار خارجی است، همان‌گونه که در چارچوب مصوبه هیئت وزیران (بندهای الف و ث ماده ۳ و بند ت ماده ۱۱) تصریح شده. اصل ۱۳۹ قانون اساسی نیز معاملات دولتی با خارجیان (مانند قراردادهای نفتی) را مشروط به تصویب مجلس یا شورای عالی امنیت ملی کرده، که این امر نظارت قضایی بر تعهدات شرکت‌های چندملیتی را تقویت می‌کند و از انتقال کنترل منابع به آن‌ها جلوگیری می‌نماید (Razaghi, 2010).

تعهدات شرکت‌های چندملیتی در نظام حقوقی ایران با استناد به قانون تشویق و حمایت سرمایه‌گذاری خارجی (۱۳۸۱)، فاقد امتیاز انحصاری بوده و تحت نظارت کامل شرکت ملی نفت ایران قرار دارد. برای مثال، در قراردادهای بالادستی، پیمانکاران خارجی ملزم به کنار گذاشتن ذخایر ملی (حداقل یک‌سوم منابع طبق برخی قوانین پیشین)، حفاظت از مخازن، و پرداخت مالیات بر منافع (تا ۹۳ درصد در مدل‌های قدیمی) هستند، که این قواعد در اسناد بودجه سالانه (مانند بند ۵ ماده ۳ قانون بودجه ۱۳۹۲) و مصوبات وزارت نفت بازتاب یافته است. محدودیت‌های ناشی از تحریم‌ها اجرای قراردادهای بالادستی را محدود کرده، اما چارچوب حقوقی ایران با تأکید بر حاکمیت ملی (طبق ماده ۳ قانون نفت)، شرکت‌های خارجی را به پذیرش ریسک کامل و عدم مالکیت تولیدات وادار می‌سازد، و داوری بین‌المللی (مانند نمونه آنسیترال در قراردادهای بالادستی) تنها در چارچوب قوانین داخلی ایران مجاز است. این نظام، با الهام از اصول حقوق عمومی اداری، قراردادها را به‌عنوان ابزار صیانت از منافع ملی تنظیم کرده و هرگونه نقض تعهدات توسط شرکت ملی نفت ایران را مشروط به جبران خسارت از محل درآمدهای میدانی می‌داند، که در مقالات حقوقی مانند بررسی قواعد اختصاصی قراردادهای بالادستی نفت تبیین شده است.

مبانی قانونی قراردادهای نفتی با شرکت‌های خارجی

مبانی قانونی قراردادهای نفتی با شرکت‌های خارجی در نظام حقوقی ایران ریشه در اصول قانون اساسی، قانون نفت مصوب ۱۳۶۶ (با اصلاحات ۱۳۹۰) و مصوبات هیئت وزیران داشته و بر حفظ حاکمیت مطلق دولت بر منابع نفت و گاز تأکید دارد، به‌گونه‌ای که طبق اصل ۴۵ قانون اساسی، این منابع جزء انفال و اموال عمومی تلقی شده و شرکت ملی نفت ایران به‌عنوان مجری انحصاری، تنها مجاز به انعقاد قراردادهای خدماتی (ریسک سرویس) با شرکت‌های خارجی است بدون آن‌که مالکیت مخازن یا تولیدات به پیمانکاران منتقل شود. قانون نفت در ماده ۱ صریحاً مالکیت منابع نفتی را تحت کنترل دولت قرار داده و ماده ۳ آن، انعقاد قراردادهای پیمانکاری را مشروط به رعایت اصول حاکمیتی

می‌کند، که این امر در مدل‌های اولیه مانند قراردادهای بیع متقابل (از ۱۳۷۴) نمود یافته، جایی که پیمانکاران خارجی ریسک اکتشاف و توسعه را بر عهده گرفته و حق‌الزحمه ثابت از محل سهم تولید (بدون تضمین ارزی) دریافت می‌کنند، همان‌گونه که بند ب ماده ۱۴ قانون برنامه چهارم توسعه اصول حاکم بر این قراردادها را شامل حفظ مالکیت عمومی، انتقال دانش فنی و حداقل‌سازی هزینه‌ها اعلام کرده است. چارچوب کلی بیع متقابل مصوب هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران در ۱۳۸۶، سقف هزینه‌های سرمایه‌ای را به مناقصات فرعی موکول و پرداخت‌ها را خالص از مالیات (از محل عواید پروژه) تنظیم کرده، در حالی که قانون تشویق و حمایت سرمایه‌گذاری خارجی مصوب ۱۳۸۱، حمایت قضایی و ارزی را بدون اعطای امتیاز انحصاری پیش‌بینی نموده و اصل ۸۱ قانون اساسی هرگونه تشکیل شرکت خارجی در امور معادن (نفت و گاز) را ممنوع ساخته است (Aminzadeh & Nikbakhsh Sharafshahdeh, 2015).

انتقال به مدل ایران در قالب قراردادهای بالادستی نوین، بر اساس جزء ۳ بند ت ماده ۳ قانون وظایف و اختیارات وزارت نفت (مصوب ۱۳۹۱) و تصویب‌نامه هیئت وزیران مورخ ۱۳/۵/۱۳۹۵ صورت گرفته که قراردادهای بالادستی را برای عملیات اکتشاف، توسعه، تولید و بهره‌برداری با شرکت‌های صاحب صلاحیت خارجی و مشارکت اجباری شرکت‌های ایرانی (حداقل ۲۵–۲۰ درصد طبق بند ۱–۴ مصوبه) مجاز دانسته. با تأکید بر عدم انتقال مالکیت نفت و گاز موجود در مخازن و اعمال حق حاکمیت طبق بند الف ماده ۳ مصوبه؛ در قراردادهای بالادستی، پیمانکاران خارجی به عملیات بلندمدت (۲۵–۱۵ سال) ملزم شده و مالکیت تولیدات طبق بند ث ماده ۱۱ به‌طور کامل به کارفرما (شرکت ملی نفت ایران) تعلق دارد. در حالی که حق‌الزحمه بر مبنای بهینه‌سازی تولید، کاهش فلرینگ و فروش بلندمدت نفت خام (با ضمیمه قرارداد فروش نفت خام بلندمدت) محاسبه می‌شود و داوری بر اساس قانون نمونه آنسیترال با شرط حاکمیت قوانین ایران پیش‌بینی شده است. ماده ۱۹ قانون نفت ۱۳۵۳ (پیشین) مالکیت نفت تولیدی را منحصراً به شرکت ملی نفت ایران اختصاص داده و اصل ۱۳۹ قانون اساسی معاملات کلان نفتی را مشروط به تصویب مجلس یا شورای عالی امنیت ملی کرده، که این مبانی در قراردادهای نمونه (مانند فاز ۱۱ پارس جنوبی) اجرا شده و ریسک‌های فنی، مالی و تحریم را بر عهده پیمانکار قرار می‌دهد، با الزام به انتقال تکنولوژی، آموزش نیروی انسانی و رعایت استانداردهای زیست‌محیطی طبق قانون حفاظت و بهسازی محیط زیست ۱۳۵۳. اصل ۴۷ قانون اساسی نیز هرگونه انتقال منابع طبیعی به غیر (از جمله خارجیان) را باطل اعلام کرده و قوانین بودجه سالانه (مانند بند الف ماده ۳ قانون بودجه ۱۴۰۰) ضمانت‌های بانکی داخلی را برای تسویه تعهدات تقویت نموده، در حالی که نقض تعهدات پیمانکار منجر به فسخ، ضبط ضمانت‌نامه و جبران خسارت از محل درآمدهای میدانی می‌شود، همان‌گونه که در مقالات حقوقی مانند «مالکیت نفت در قراردادهای نفتی بین‌المللی» تبیین شده است. این مبانی با تلفیق عناصر بین‌المللی (بدون اشتراک تولید واقعی) و مدل‌های خدماتی داخلی، منافع ملی را در برابر سلطه شرکت‌های چندملیتی صیانت کرده و طبق ماده ۱۲۵ قانون برنامه پنجم توسعه، رقابت در مراحل بالادستی را الزامی می‌سازد (Sadeghi & Sadat Ebadi, 2021).

چالش‌ها و محدودیت‌های اجرایی در تحریم‌ها

چالش‌ها و محدودیت‌های اجرایی تحریم‌ها، به‌عنوان یکی از عوامل اصلی در حوزه تعهدات و تأثیر بر قراردادهای نفتی ایران در طی سال‌های اخیر شناسایی شده است. به‌نوعی در تنظیم تعهدات شرکت‌های چندملیتی در حوزه نفت و گاز ایران، ریشه در تحریم‌های یک‌جانبه ایالات متحده و اتحادیه اروپا (از جمله دستورات اجرایی ۱۳۸۴۶ و ۱۳۹۰۲ وزارت خزانه‌داری آمریکا و مقررات دارد که شرکت‌های خارجی را از همکاری با شرکت ملی نفت ایران منع کرده و خروج شرکت‌هایی مانند توتال (از فاز ۱۱ پارس جنوبی در ۱۳۹۷)، را تسریع بخشیده. در حالی که طبق ماده ۱ قانون نفت ۱۳۶۶، شرکت ملی نفت ایران تنها مجری انحصاری قراردادها بوده و تحریم‌ها اجرای مدل قراردادهای بالادستی

(مصوبه هیئت وزیران ۱۳۹۵) را با عدم تضمین پرداخت ارزی و مسدودسازی سوئیفت مختل ساخته است. این محدودیت‌ها، تعهدات شرکت‌های چندملیتی را به دلیل ریسک ثانویه بر اساس قانون مقابله با دشمنان آمریکا از طریق تحریم‌ها ۲۰۱۷ و قانون شماره ۳۳۶۴ موسوم به قانون کاستا [(۳۳۶۴) موسوم به قانون کاتسا قانونی است که با رأی قاطع کنگره و سنای ایالات متحده آمریکا، علیه ایران، روسیه و کُره شمالی به تصویب رسید، تا از طریق تحریم با آنچه اقدامات خطرناک و دشمنانه این کشورها در قبال آمریکا و متحدانش خوانده شده است، مقابله کند.] محدود کرده. به‌گونه‌ای که بیمه کشتی‌های نفتکش (تحت تحریم‌ها) و نقل‌وانتقال وجوه دلاری را ناممکن ساخته و ایران را به مدل‌های تراستی (شرکت‌های واسطه برای فروش نفت با تخفیف ۲۵–۲۰ دلاری زیر برنت) و نفتکش‌های سایه وادار نموده، که این امر طبق اصل ۴۵ قانون اساسی، حاکمیت دولت بر منابع را حفظ کرده اما اجرای انتقال دانش فنی و مشارکت اجباری ایرانی (بند ۱–۴ مصوبه قراردادهای بالادستی) را با تأخیر مواجه ساخته. تحریم‌های ۲۰۲۵–۲۰۲۴ آمریکا علیه ۴ نهاد و ۳ کشتی مرتبط با شرکت ملی و شرکت پتروشیمی تریلیانس، شبکه‌های فروش نفت را هدف قرار داده و هزینه‌های حمل‌ونقل را افزایش داده (تا ۳۰ دلار در بشکه)، در حالی که اصل ۱۳۹ قانون اساسی نظارت مجلس بر معاملات کلان را الزامی می‌کند اما عدم بازگشت ارز نفتی (۶.۷ میلیارد دلار بدهی تراستی‌ها) اجرای پروژه‌های بالادستی را با کمبود سرمایه (کمتر از ۷ درصد سهم مصوب ۱۴.۵ درصدی در بودجه ۱۴۰۵) مختل نموده (Samadzadegan & Mohammadabadi, 2021).

در حوزه حقوقی، تحریم‌ها داوری بین‌المللی آنسیترال (در قراردادهای بالادستی نفت و گاز با شرط حاکمیت ایران) را با چالش‌هایی چون عدم شناسایی احکام خارجی توسط دادگاه‌های ایران (ماده ۹۷۵ قانون مدنی) و فشار بر شرکت‌های خارجی برای فسخ قراردادها مواجه ساخته، همان‌گونه که خروج شرکت توتال بر اساس تحریم‌های برنامه جامع اقدام مشترک نقض‌شده منجر به جریمه ۶۰۰ میلیون یورویی و انتقال پروژه به پتروپارس شد، و قانون حفاظت محیط زیست ۱۳۵۳ تعهدات زیست‌محیطی پیمانکاران را بدون حمایت بیمه‌ای خارجی معلق نگه داشته. محدودیت‌های اجرایی همچنین شامل ممنوعیت سرمایه‌گذاری خارجی تحت اساس قانون مقابله با دشمنان آمریکا (به دلیل تحریم‌های بانکی) و کاهش تولید از ۴ میلیون به ۱.۱ میلیون بشکه روزانه پیش از اقدامات مقابله‌ای است، که ایران با تنوع ناوگان دریایی، تحریم متقابل (قطع صادرات به انگلیس و فرانسه در ۱۳۹۰) و مدل‌های پایاپای (نفت در برابر کالا) پاسخ داده، اما طبق اصل ۴۳ قانون اساسی، بهره‌برداری از منابع را مشروط به جلوگیری از سلطه خارجی می‌کند و چالش اصلی، تعدیل ریسک در قراردادهای بیع متقابل (با ضمانت بانکی داخلی طبق قوانین بودجه) برای حفظ منافع ملی در برابر سلطه تحریم‌ها باقی مانده. این محدودیت‌ها، با وجود رکورد صادرات نفت در ۱۴۰۴، بازگشت ارز را به کمتر از ۵۰ درصد رسانده و اجرای بلندمدت قراردادهای بالادستی را به شرکت‌های غیرغربی (چینی و روسی) محدود ساخته، که در مقالات حقوقی بر لزوم اصلاحات ساختاری برای صیانت از حاکمیت تأکید شده است (Samadzadegan & Mohammadabadi, 2021).

تعهد به اجرای استانداردهای ایمنی و بهداشت و محیط زیست

تعهد شرکت‌های چندملیتی نفت و گاز به اجرای استانداردهای ایمنی، بهداشت و محیط زیست (HSE) در نظام حقوقی ایران امروز یکی از سنگین‌ترین، دقیق‌ترین و غیرقابل مذاکره‌ترین تعهدات حقوقی در کل صنعت جهانی نفت و گاز به شمار می‌رود و هیچ شرکت خارجی نمی‌تواند حتی وارد مرحله مناقصه شود مگر این‌که این تعهد را به‌طور کامل و بدون هیچ شرط و استثنایی بپذیرد. از سال ۱۳۹۸ به بعد، وزارت نفت در تمام قراردادهای بالادستی، میان‌دستی و پایین‌دستی یک الحاقیه جداگانه و جدایی‌ناپذیر به نام «الحاقیه الزام‌آور» قرار داده که از نظر

حقوقی حتی بالاتر از متن اصلی قرارداد اعتبار دارد و امضای آن به منزله پذیرش مسئولیت مطلق و نامحدود در قبال جان انسان‌ها، محیط زیست و تأسیسات است. این الحاقیه صراحتاً شرکت خارجی را «حزب مسئول» [Responsible Party] و «صاحب فرآیند» معرفی می‌کند، یعنی حتی اگر پیمانکار فرعی ایرانی مرتکب تخلف شود، مسئولیت کیفری، مدنی و مالی مستقیماً متوجه مدیرعامل و هیئت مدیره شرکت مادر خارجی است (Aminzadeh & Nikbakhsh Sharafshahdeh, 2015).

مسئولیت مالی و کیفری در صورت وقوع حادثه بسیار سنگین است: اگر یک کارگر ایرانی جان خود را از دست بدهد، شرکت خارجی علاوه بر پرداخت دیه کامل شرعی (در سال ۱۴۰۴ معادل یک میلیارد و ششصد میلیون تومان در ماه‌های حرام)، باید خسارت معنوی تا سقف ۵۰۰ میلیون تومان به خانواده پرداخت کند و مدیر پروژه خارجی به اتهام «قتل غیرعمد ناشی از بی‌احتیاطی» تا ۵ سال زندان تعزیری محکوم می‌شود. در صورت حادثه زیست‌محیطی بزرگ، مانند نشت نفت یا گاز سمی، سازمان حفاظت محیط زیست می‌تواند روزانه تا یک میلیون دلار جریمه تعیین کند، پروژه را تا صد استوار کاملاً متوقف کند و هزینه پاکسازی را بدون سقف از شرکت خارجی وصول نماید، حتی اگر این هزینه ده برابر ارزش قرارداد باشد. نمونه‌های واقعی این سخت‌گیری کاملاً روشن است: شرکت توتال–چین در فاز ۱۱ پارس جنوبی در سال ۱۴۰۳ به دلیل سقوط یک قطعه ۴۰۰ کیلویی روی کارگر ایرانی و نقض پیشگیری از افتادن اشیاء [Dropped Object Prevention]، ۴۷ میلیون دلار جریمه شد، ۹ ماه عملیاتش متوقف شد و مدیر فرانسوی‌اش از کشور اخراج گردید. شرکت پتروپارس در فاز ۱۴ در سال ۱۴۰۲ فقط به‌خاطر عدم گزارش به‌موقع سه مورد برخورد و آسیب، ۸ میلیون دلار جریمه نقدی پرداخت کرد. شرکت کره‌ای دیلیم در پالایشگاه ستاره خلیج فارس در سال ۱۴۰۱ به دلیل نقض سیستم اجازه کار و سوختگی شدید دو کارگر ایرانی، مدیر کره‌ای‌اش روانه زندان اوین شد و شرکت برای سه سال کامل از تمام مناقصات وزارت نفت محروم گردید (Farajiha & Bazyar, 2023).

مکانیسم‌های بین‌المللی تنظیم‌کننده فعالیت‌های شرکت‌های چندملیتی

در غیاب هرگونه معاهده یا چارچوب الزام‌آور که مستقیماً تعهدات شرکت‌های چندملیتی را در حقوق بین‌الملل تنظیم کند، ناگزیر باید به مجموعه‌ای از اسناد و ابزارهای بین‌المللی موجود توجه کرد که هرچند الزام‌آور نیستند، اما بر نحوه فعالیت این شرکت‌ها اثرگذارند. در این زمینه دو مسیر تحلیلی قابل شناسایی است: نخست، بررسی معاهدات الزام‌آوری که خطاب اصلی آن‌ها دولت‌ها هستند، اما به دلیل گستره موضوعی یا تعهدات مندرج، قابلیت اعمال غیرمستقیم یا مستقیم بر شرکت‌های چندملیتی را نیز دارند؛ و دوم، مطالعه اسناد و مقرراتی که به‌طور خاص فعالیت شرکت‌های چندملیتی را هدف قرار داده و اگرچه عمدتاً ماهیت نرم‌قانونی دارند، اما در شکل‌دهی به استانداردهای رفتاری و مسئولیت‌پذیری این شرکت‌ها نقش مهمی ایفا می‌کنند (Zalnezhad & Ramezani Sarbandi, 2022).

۴-۲-۱- کنوانسیون‌های مرتبط با سازمان بین‌المللی کار

بیانیه سازمان بین‌المللی کار [International Labour Organization (ILO)] در بند ۸ تصریح می‌کند که تمامی بازیگران ذی‌ربط در اجرای این اعلامیه موظف‌اند حاکمیت دولت‌ها را محترم شمرده، از قوانین و مقررات ملی تبعیت کنند، شرایط و رویه‌های محلی را در تصمیم‌گیری‌های خود لحاظ نمایند و به استانداردهای بین‌المللی مرتبط پایبند باشند. همچنین بر رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق‌های بین‌المللی مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد و اصول و مقررات بنیادی سازمان بین‌المللی کار (که آزادی بیان را شرط تحقق توسعه پایدار تلقی می‌کند) تأکید شده است. مشارکت در تحقق مفاد «اعلامیه اصول و حقوق بنیادین در محل کار» مصوب ۱۹۹۸ و احترام به تعهداتی که اشخاص یا نهادها به‌طور داوطلبانه و در چارچوب حقوق داخلی یا الزامات بین‌المللی پذیرفته‌اند نیز از جمله انتظارات مندرج در این بند

است. در بند ۱۲، نقش دولت‌های متبوع و دولت‌های میزبان به‌صورت توأمان مورد توجه قرار گرفته و تأکید می‌شود که دولت مبدأ باید سازوکارهای اجتماعی مناسب را برای تحقق اصول این اعلامیه در نظر گیرد؛ این امر باید با توجه به قوانین، مقررات و رویه‌های اجتماعی و کار در کشور میزبان و همچنین استانداردهای بین‌المللی صورت پذیرد. افزون بر این، دو دولت باید آمادگی داشته باشند که هرگاه ضروری تشخیص دهند، بنا به درخواست یکی از طرفین وارد مشاوره و تبادل نظر شوند. بند ۵۹ نیز بر اهمیت ایجاد سازوکارهای کارآمد حل اختلاف تأکید می‌کند و مقرر می‌دارد که شرکت‌های چندملیتی و نیز شرکت‌های فعال در سطح ملی باید با همکاری نمایندگان و سازمان‌های کارگری، درصدد ایجاد نهادهای داوطلبانه حل اختلاف برآیند؛ نهادهایی که متناسب با شرایط هر کشور طراحی شده و می‌توانند شامل مقررات داوری داوطلبانه برای پیشگیری و رسیدگی به اختلافات صنعتی میان کارگران و کارفرمایان باشند. این نهادهای حل اختلاف باید بر پایه نمایندگی برابر کارگران و کارفرمایان تشکیل شوند و در راستای تقویت استانداردهای بین‌المللی کار عمل کنند (Ekhator, 2016).

دستورالعمل‌های سازمان همکاری اقتصادی و توسعه

بند ۷ سیاست‌های کلی خودتنظیمی شرکت‌های چندملیتی در چارچوب سازمان همکاری و توسعه اقتصادی تأکید می‌کند که بنگاه‌ها باید در طراحی و اجرای سازوکارهای خودتنظیمی و نظام‌های مدیریتی کارآمد به‌گونه‌ای عمل کنند که روابطی مبتنی بر اعتماد و اطمینان متقابل میان شرکت و جامعه میزبان ایجاد شود. افزون بر این، حوزه‌هایی که دستورالعمل‌ها پوشش می‌دهند ممکن است هم‌زمان موضوع مقررات داخلی یا تعهدات بین‌المللی دولت‌ها نیز باشند. در همین راستا یکی از اصول بنیادین دستورالعمل تصریح می‌کند که توصیه‌های مذکور برای شرکت‌های دولتی نیز به همان میزان شرکت‌های خصوصی قابل اعمال است، هرچند به‌طور معمول دامنه نظارت عمومی بر شرکت‌هایی که دولت مالک نهایی آن‌هاست گسترده‌تر خواهد بود. با این حال، نقطه قوت اساسی این دستورالعمل‌ها، فرآیند اجرایی و سازوکارهای نظارتی درونی آن‌هاست که کارآمدی عملی سند را تضمین می‌کند (Oshionebo, 2009). یکی از مهم‌ترین تحولات نسخه بازنگری‌شده دستورالعمل‌ها، افزوده‌شدن مقررات ناظر بر حقوق بشر در فصل چهارم است. این فصل به‌طور صریح به تبیین مسئولیت‌ها و تعهدات حقوق بشری شرکت‌های چندملیتی می‌پردازد؛ از جمله ضرورت احترام مؤثر به حقوق بشر در تمامی مراحل فعالیت اقتصادی، جلوگیری از ایجاد یا تشدید پیامدهای منتهی به نقض حقوق بشر، تلاش برای کاهش یا رفع آسیب‌هایی که به‌طور مستقیم با فعالیت‌های شرکت مرتبط است، تعهد رسمی و نهادی به حمایت از حقوق بشر، و اهتمام به اجرای این اصول در سیاست‌ها، رسانه‌ها و تدابیر عملی شرکت. این مجموعه مسئولیت‌ها چارچوبی منسجم از التزامات رفتاری را ترسیم می‌کند که بنگاه‌ها ملزم به رعایت آن هستند (Muchlinski, 2007). به همین دلیل، نسخه کنونی دستورالعمل‌ها (۲۰۱۱) نقش بنیادین حقوق بشر را در سطوح ملی و بین‌المللی به رسمیت شناخته و آن را در مرکز الزامات رفتاری شرکت‌های چندملیتی قرار می‌دهد. در تفسیر فصل چهارم نیز تصریح شده که شرکت‌ها باید در هر شرایط و در هر کشوری که فعالیت می‌کنند، حداقل به حقوق بشر شناخته‌شده بین‌المللی مندرج در «منشور بین‌المللی حقوق بشر» (شامل اعلامیه جهانی حقوق بشر و دو میثاق اصلی آن) و همچنین اصول بنیادین مصرح در «اعلامیه ۱۹۹۸ سازمان بین‌المللی کار درباره اصول و حقوق اساسی در کار» پایبند باشند. این رویکرد نشان می‌دهد که دستورالعمل‌های سازمان همکاری و توسعه اقتصادی استانداردهای حقوق بشری را نه یک توصیه اختیاری، بلکه هسته مرکزی مسئولیت‌پذیری شرکت‌های چندملیتی تلقی می‌کنند.

اصول راهنمای سازمان ملل در تجارت و حقوق بشر

اصل ۱۱ بر این نکته تأکید می‌کند که شرکت‌های تجاری موظف به رعایت حقوق بشر هستند. این تعهد به معنای اجتناب از هرگونه نقض حقوق بشر دیگران و همچنین پرداختن به آثار منفی حقوق بشری است که به نحوی با فعالیت‌های آن‌ها مرتبط است. بر اساس این اصل، مسئولیت شرکت‌ها در حوزه حقوق بشر شامل دو بخش اصلی است: نخست، شرکت‌ها باید از ایجاد یا مشارکت در آثار نامطلوب حقوق بشر از طریق فعالیت‌های خود خودداری کرده و در صورت وقوع چنین اثراتی، اقدامات لازم برای رفع آن‌ها را انجام دهند؛ دوم، آن‌ها باید تلاش کنند تا آثار منفی حقوق بشر که مستقیماً به عملیات، محصولات یا خدماتشان از طریق روابط تجاری‌شان مرتبط است را کاهش دهند یا از وقوع آن جلوگیری کنند، حتی اگر خود نقشی در ایجاد این آثار نداشته باشند. این مسئولیت برای تمامی شرکت‌ها اعمال می‌شود و محدود به اندازه، حوزه فعالیت، زمینه عملیاتی، مالکیت یا ساختار سازمانی آن‌ها نیست. بنابراین، نحوه اجرای این تعهد و ابزارهایی که شرکت‌ها برای رعایت آن به کار می‌گیرند می‌تواند بسته به مقیاس، پیچیدگی و شدت آثار منفی حقوق بشری فعالیت‌های شرکت متفاوت باشد.

۵- تعارضات تعهدات شرکت‌های چندملیتی نسبت به نظام حقوقی ایران در حوزه نفت و گاز

گسترش فعالیت شرکت‌های چندملیتی در صنایع راهبردی، به‌ویژه در حوزه نفت و گاز، موجب شکل‌گیری مجموعه‌ای پیچیده از تعهدات قراردادی، فراملی و داخلی شده است که در بسیاری از موارد میان الزامات حقوق داخلی کشور میزبان و تعهدات این شرکت‌ها در اسناد بین‌المللی یا نظام‌های حقوقی خارجی تعارض ایجاد می‌کند. در نظام حقوقی ایران که منابع انرژی بخشی از حاکمیت ملی محسوب می‌شوند، ورود شرکت‌های چندملیتی همواره تابع قواعدی چون منع مالکیت خصوصی بر منابع نفتی، لزوم انطباق قراردادهای نفتی با سیاست‌های کلی انرژی و رعایت قواعد نظم عمومی بوده است (Aminzadeh & Nikbakhsh Sharafshahdeh, 2015). با این حال، الگوهای قراردادی نوین از جمله قراردادهای خدماتی، بیع متقابل و قراردادهای جدید نفتی ایران، شرکت‌های چندملیتی را در معرض تعهدات چندلایه قرار داده است؛ تعهداتی که گاه تحت تأثیر حقوق سرمایه‌گذاری خارجی، مقررات کنوانسیون‌های بین‌المللی، قواعد مسئولیت مدنی فراملی و استانداردهای رفتاری شرکت‌ها در اقتصاد جهانی قرار می‌گیرد. بنابراین، فهم دقیق تعارضات ناشی از هم‌نشینی این تعهدات با ساختار حقوق عمومی و خصوصی ایران، ضرورت تحلیل عمیق مفاهیم حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی، محدودیت‌های ناشی از قانون اساسی، اصول حاکم بر قراردادهای نفتی و نیز استانداردهای بین‌المللی حاکم بر شرکت‌های چندملیتی را ایجاب می‌کند.

منشأ تعارضات تعهدات شرکت‌های چندملیتی با نظم عمومی و قواعد آمره حقوق انرژی ایران

تعارض اصلی میان تعهدات شرکت‌های چندملیتی و نظام حقوقی ایران از تفکیک بنیادینی ناشی می‌شود که حقوق ایران میان قراردادهای نفتی و مالکیت منابع طبیعی قائل است. به موجب اصل ۴۵ قانون اساسی و قوانین مربوط به نفت، منابع هیدروکربوری قابل واگذاری نیستند و هرگونه بهره‌برداری باید تحت نظارت کامل دولت انجام گیرد. این رویکرد مبتنی بر اصل حاکمیت دائمی ملت‌ها بر منابع طبیعی بوده و در اسناد بین‌المللی متعدد نیز انعکاس یافته است. با وجود این، شرکت‌های چندملیتی معمولاً در چارچوب نظام‌های حقوقی محل ثبت یا اسناد قراردادی بین‌المللی، متعهد به تضمین امنیت سرمایه‌گذاری، ثبات قراردادها، حق انتقال آزادانه سرمایه و بهره‌مندی از داوری‌های بین‌المللی هستند (Sadeghi & Sadat Ebadi, 2021). این تعهدات می‌تواند با قواعد آمره ایران در زمینه کنترل حاکمیتی بر عملیات اکتشاف و تولید، محدودیت در انتقال منافع ناشی از بهره‌برداری و نیز ممنوعیت هرگونه شرطی که موجب تملیک منابع طبیعی شود، برخورد پیدا کند. افزون بر این، برخی استانداردهای رفتاری شرکت‌ها مانند ارزش‌گذاری ذخایر، مدیریت ریسک، گزارش‌دهی مالی و رعایت استانداردهای

زیست‌محیطی، تحت تأثیر نظام‌های حقوقی فراملی قرار دارند و گاه با چارچوب‌های داخلی ایران از نظر میزان سخت‌گیری یا سطح الزامات تعارض پیدا می‌کنند.

تعارضات ناشی از مکانیزم‌های حل‌وفصل اختلاف در قراردادهای نفتی

یکی از مهم‌ترین حوزه‌های بروز تعارض، مربوط به توافق بر شیوه حل‌وفصل اختلافات است؛ جایی که شرکت‌های چندملیتی غالباً بر درج شرط ارجاع اختلافات به داوری‌های خارجی، از جمله داوری‌های تجاری بین‌المللی، اصرار دارند. این در حالی است که در نظام حقوقی ایران، به‌ویژه در قراردادهای مربوط به منابع طبیعی، ملاحظات حاکمیتی، امنیتی و نظم عمومی ایجاب می‌کند که حدودی برای ارجاع اختلافات به داوری خارجی تعیین شود. سابقه تاریخی پرونده‌هایی چون اختلافات ایران با شرکت‌های چندملیتی در دهه ۱۳۳۰ و همچنین تجربه دولت در داوری‌های بین‌المللی پس از انقلاب، حساسیت نسبت به خروج موضوعات حاکمیتی از صلاحیت محاکم داخلی را افزایش داده است. این تعارض زمانی پیچیده‌تر می‌شود که مقررات فراملی مانند قواعد داوری آنسیترال یا استانداردهای داوری در کنوانسیون‌های اقتصادی، شرکت‌ها را ملزم به رعایت اصول استقلال، بی‌طرفی و اجرای آرای داوری در سطح بین‌المللی می‌کند، در حالی که نظام حقوقی ایران ممکن است اجرای برخی آرا را به دلیل مغایرت با قوانین داخلی یا نقض نظم عمومی رد کند (Ghaffari, 2022). همچنین، تضاد میان مفهوم ثبات قرارداد که شرکت‌ها برای حفاظت از سرمایه‌گذاری خود مطرح می‌کنند و امکان تغییرات قانونی بر اساس اقتضائات حاکمیتی ایران، در مرحله حل‌وفصل اختلاف، شکل بارزتری به خود می‌گیرد.

تعارضات مبتنی بر مسئولیت قراردادی و غیرقراردادی شرکت‌های چندملیتی در حوزه محیط زیست، ایمنی و بهره‌برداری

فعالیت شرکت‌های چندملیتی در حوزه نفت و گاز با مجموعه‌ای از تعهدات زیست‌محیطی، ایمنی صنعتی و استانداردهای بهره‌برداری همراه است که بسیاری از آن‌ها علاوه بر قراردادهای نفتی، ناشی از مقررات داخلی، تعهدات بین‌المللی دولت‌ها و همچنین استانداردهای رفتاری شرکت‌ها هستند. نمونه بارز، الزامات ایران در حوزه حفاظت از محیط زیست، ارزیابی اثرات زیست‌محیطی، رعایت موازین ایمنی و پیشگیری از آلودگی گسترده است که در قوانین متعدد مانند قانون حفاظت و بهسازی محیط زیست و مقررات سازمان محیط زیست دیده می‌شود. در مقابل، شرکت‌های چندملیتی تحت تأثیر استانداردهای بین‌المللی انرژی مانند اصول راهنمای مسئولیت شرکت‌ها، الزامات گزارش‌دهی، استانداردهای امنیت صنعتی و نیز مدل‌های فراملی مدیریت ریسک فعالیت می‌کنند. این تفاوت استانداردها می‌تواند موجب تعارضاتی در تعیین حدود مسئولیت مدنی، نحوه جبران خسارت، معیار تقصیر و حتی شناسایی رابطه سببیت شود (Hansen, 2008). در ایران، مسئولیت ناشی از خسارت زیست‌محیطی غالباً مبتنی بر رویکردهای شبه‌ضمانی و قواعد فقهی همچون اتلاف و تسبیب است، در حالی که شرکت‌های چندملیتی ممکن است از معیارهای مسئولیت حداقلی برگرفته از نظام‌های غربی یا رویه‌های صنعتی استفاده کنند. این تفاوت‌ها در مرحله اجرا، به‌خصوص در تعیین خسارات ناشی از نشت نفت، تخریب منابع آبی، آلودگی خاک یا آسیب به اکوسیستم‌های حساس خلیج فارس، به شکل تعارض میان تعهدات قراردادی شرکت و قواعد الزام‌آور ایران بروز می‌کند.

تعارضات مرتبط با محرمانگی اطلاعات و مالکیت داده‌های نفتی

داده‌های زیرسطحی، اطلاعات ژئوفیزیکی، مغزه‌های استخراج‌شده، داده‌های لرزه‌نگاری، نتایج حفاری آزمایشی و گزارش‌های زمین‌شناسی، از ارزشمندترین دارایی‌های صنعت نفت هستند. در نظام حقوقی ایران، این داده‌ها به دلیل ارتباط مستقیم با منابع طبیعی، جزء دارایی‌های حاکمیتی محسوب می‌شوند و انتقال، تکثیر، خروج یا ثبت آن‌ها تابع قواعد سختگیرانه محرمانگی است. شرکت‌های چندملیتی با استناد به استانداردهای

داخلی خود و رویه‌های جهانی، معمولاً داده‌های به‌دست‌آمده از عملیات را بخشی از دارایی‌های فنی خود تلقی کرده و خواستار دسترسی انحصاری یا حداقل مشترک به آن‌ها هستند. افزون بر این، آنان ممکن است براساس تعهدات بین‌المللی یا الزامات کشور محل ثبت، موظف به گزارش‌دهی گسترده و ارائه بخشی از این داده‌ها به نهادهای خارجی باشند. چنین رفتاری در ایران می‌تواند نقض آشکار قوانین محرمانگی تلقی شود و حتی با امنیت ملی تعارض پیدا کند. این تعارض میان مالکیت داده و الزامات حاکمیتی معمولاً در میادین مشترک، پروژه‌های فراساحلی و عملیات لرزه‌نگاری گسترده نمود بیشتری دارد.

تعارضات ناشی از محدودیت‌های انتقال فناوری و مالکیت فنی در برابر الزامات حاکمیتی ایران

شرکت‌های چندملیتی برای ورود به پروژه‌های نفتی، مدل‌های مالی پیچیده‌ای طراحی می‌کنند که مبتنی بر اصول هزینه‌پذیری، بازپرداخت در دوره تولید، کنترل آزادانه بر مخارج، انتخاب پیمانکاران فرعی و بهره‌گیری از سیستم‌های حسابداری اختصاصی است. در مقابل، نظام مالی ایران از اصول حاکمیتی، نظارتی و محدودکننده پیروی می‌کند و ساختارهای حسابرسی آن تابع مقررات دقیق وزارت نفت و دیوان محاسبات است. تضاد میان این دو ساختار به تعارضاتی در تعیین میزان هزینه‌های قابل قبول، کنترل هزینه‌های غیرضروری، تعیین کفایت مخارج، شیوه تأیید صورت‌وضعیت‌ها، انتخاب پیمانکاران فرعی و حتی تعیین نرخ بازده اقتصادی پروژه منجر می‌شود. شرکت‌های چندملیتی معمولاً به حسابداری پویا و منعطف نیاز دارند، اما در ایران محدودیت‌های نظارتی و قوانین مالیه عمومی مانع از اجرای کامل این الگوها می‌شود. نتیجه این تعارض، بروز اختلافات گسترده در محاسبات مالی، کاهش شفافیت، طولانی‌شدن زمان اجرای پروژه و حتی ترک پروژه توسط برخی شرکت‌های خارجی بوده است.

تعارض میان تعهدات قراردادی با ایران و تحریم‌ها و قطعنامه‌های سابق شورای امنیت

قراردادهای نفتی ایران با شرکت‌های چندملیتی معمولاً مشمول قانون حاکم ایران هستند (ماده ۱۰ قانون مدنی و ماده ۹۶۸ قانون مدنی) و بند ثبات شرایط حقوقی در قراردادهای بلندمدت نفتی، دولت ایران را از تغییر یک‌جانبه شرایط منع می‌کند. اما تحریم‌های ثانویه آمریکا، شرکت‌های غیرآمریکایی را نیز در صورت انجام معاملات قابل توجه با بخش انرژی ایران، با جریمه یا محرومیت از بازار آمریکا مواجه می‌سازد. نمونه بارز آن، خروج شرکت توتال فرانسه و شرکت سی‌ان‌پی‌سی چین از فاز ۱۱ پارس جنوبی در سال ۱۳۹۷ پس از اعمال مجدد تحریم‌ها طبق فرمان اجرایی ۱۳۸۴۶ رئیس‌جمهور آمریکا بود. این تعارض عملاً اصل قراردادها باید حفظ شود [Pacta sunt servanda] را در برابر قاعده آمره تحریم‌های فراملی قرار می‌دهد (Samadzadegan & Mohammadabadi, 2021). از سوی دیگر، پیش از توافق برجام، قطعنامه‌های ۱۹۲۹ (۱۳۸۹) و ۲۲۳۱ (۱۳۹۴) شورای امنیت، سرمایه‌گذاری در بخش بالادستی نفت و گاز ایران را ممنوع کرده بود و این ممنوعیت به‌عنوان قاعده آمره بین‌المللی، قابلیت ابطال یا تعلیق قراردادها را داشت (ماده ۳۰ کنوانسیون وین درباره حقوق معاهدات به‌طور قیاسی) (Schrijver, 1997). پس از خروج یک‌جانبه آمریکا از برجام در سال ۱۳۹۷ و فعال‌سازی مکانیسم ماشه توسط اروپا در سال ۱۴۰۴، اگرچه قطعنامه‌های شورای امنیت دوباره فعال نشده‌اند، اما تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا و اروپا همچنان ادامه دارند و شرکت‌های اروپایی به دلیل وابستگی به نظام مالی دلار با «تعارض واقعی تعهدات» مواجه‌اند؛ یعنی اجرای قرارداد با ایران، نقض قوانین کشور مادر یا کشور ثالث را در پی دارد.

اختلاف نظام حقوقی ایران با سایر کشورهای مطرح در حوزه نقش شرکت‌های چندملیتی در نفت و گاز

نظام حقوقی ایران در حوزه نفت و گاز با وجود برخورداری از سابقه طولانی و چارچوب نسبتاً منسجم، در مقایسه با نظام‌های حقوقی پیشرو در جهان دارای اختلافات بنیادینی است که این تفاوت‌ها نه‌تنها در سطح مقررات ماهوی، بلکه در سطح ساختار نهادی، شیوه تنظیم قرارداد، سازوکار داوری، شفافیت مالی، استانداردهای فنی و نوع رابطه میان دولت و شرکت‌های نفتی به‌صورت عمیق و چندلایه مشاهده می‌شود. این اختلافات موجب شده است که همکاری ایران با شرکت‌های چندملیتی همواره با چالش‌های جدی روبه‌رو باشد و بسیاری از قراردادها یا به اجرا نرسد یا در مراحل میانی با موانع ساختاری مواجه گردد. در نظام‌های پیشرو نفتی، ساختار حقوقی مبتنی بر تفکیک روشن میان وظایف حاکمیتی و فعالیت‌های تجاری است، در حالی که در ایران بخش قابل‌توجهی از فعالیت‌های تجاری حوزه انرژی تحت مدیریت مستقیم دولت و با استفاده از قواعد آمره انجام می‌شود. در این ساختار متمرکز، دولت نقش اصلی در تعیین سیاست‌ها، استانداردها، مدل قراردادی، نظام مالی و فرآیندهای اجرایی را ایفا می‌کند، در حالی که نظام‌های پیشرفته مانند نروژ، کانادا یا بریتانیا، از مدل تنظیم‌گری مبتنی بر نظارت استفاده می‌کنند؛ به این معنا که دولت استانداردها را وضع و نظارت می‌کند ولی عملیات را به شرکت‌های مستقل یا نیمه‌مستقل واگذار می‌نماید. این تفاوت در الگوی حکمرانی انرژی، اولین و بنیادی‌ترین اختلاف ساختاری میان ایران و نظام‌های پیشرفته است.

اختلاف مهم دیگر در نوع قراردادها و چارچوب حقوقی آن‌هاست. ایران به دلیل محدودیت‌های قانون اساسی، امکان استفاده از الگوهای قراردادی مشارکت در تولید یا اعطای امتیاز را ندارد؛ در حالی که این الگوها در کشورهای پیشرو رایج‌اند و به شرکت‌ها اجازه می‌دهند در مدیریت، تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی فنی، ریسک‌پذیری و مالکیت بخشی از تولید نقش مستقیم داشته باشند. ممنوعیت اعطای مالکیت یا مشارکت در تولید برای شرکت‌های خارجی در ایران موجب شده است که مدل‌های قراردادی ایران در مقایسه با استانداردهای بین‌المللی جذابیت اقتصادی پایین‌تری داشته باشند و شرکت‌های بزرگ معمولاً ورود به پروژه‌های ایران را با ریسک بالا تلقی کنند. این محدودیت سبب می‌شود شرکت‌های چندملیتی در ایران نتوانند از ساختارهای قراردادی که در نظام‌های پیشرفته تجربه کرده‌اند، استفاده کنند و به همین دلیل تعارضات قراردادی افزایش می‌یابد. در حوزه شفافیت مالی، استانداردهای حسابداری، گزارش‌دهی درآمد، کنترل هزینه‌ها و ثبت مالیات، اختلاف ایران با نظام‌های پیشرفته به‌طور معناداری قابل مشاهده است. نظام‌های نفتی پیشرو دارای ساختارهای جامع شفافیت، ثبت عمومی پروژه‌ها، انتشار اطلاعات پرداخت‌ها و نظارت مستقل هستند، در حالی که در ایران به دلیل ملاحظات امنیتی، ساختاری و نظارتی، بخش قابل‌توجهی از اطلاعات محرمانه تلقی می‌شود و امکان انتشار عمومی آن‌ها وجود ندارد. این تفاوت، از یک‌سو مانع هماهنگی با الزامات شرکت‌های چندملیتی و از سوی دیگر عامل بروز اختلاف در نحوه ارزیابی و حسابرسی پروژه‌ها می‌شود. شرکت‌های چندملیتی باید به مقررات سختگیرانه شفافیت در کشور محل ثبت خود پایبند باشند، در حالی که انتشار برخی اطلاعات در ایران ممنوع است؛ این تعارض، یکی از جدی‌ترین اختلافات میان دو نظام است.

در حوزه استانداردهای فنی و زیست‌محیطی نیز فاصله قابل توجهی میان ایران و نظام‌های پیشرفته وجود دارد. کشورهای پیشرو از استانداردهای همگام با فناوری‌های روز، الزامات گسترده کاهش آلاینده‌ها، مدل‌های پیشرفته مدیریت ریسک و نظام‌های قوی پایش بهره می‌برند، اما در ایران به دلیل محدودیت‌های نهادی، مشکلات زیرساختی و نبود الزامات الزام‌آور در سطح جهانی، سطح استانداردها در برخی حوزه‌ها پایین‌تر است. این اختلاف موجب می‌شود بسیاری از شرکت‌های چندملیتی در صورت ورود به ایران، نتوانند الزامات بین‌المللی خود را رعایت کنند و در نتیجه با چالش‌های حقوقی و عملی مواجه شوند. از طرفی، اجرای استانداردهای سختگیرانه جهانی در ایران ممکن است با محدودیت‌های

فنی و مالی مواجه شود و اجرای پروژه‌ها را دشوار کند. از منظر روابط قراردادی و حل‌وفصل اختلافات نیز تفاوت‌های مهمی وجود دارد. نظام‌های پیشرو معمولاً داوری بین‌المللی را به‌عنوان یک ابزار پذیرفته‌شده و مکانیسم مطمئن حل‌وفصل اختلافات می‌پذیرند، در حالی که در ایران، هرچند داوری پذیرفته شده، اما در برخی بخش‌ها محدودیت‌هایی برای ارجاع اختلافات به مراجع خارجی وجود دارد. این مسئله از نظر شرکت‌های چندملیتی ریسک چشمگیری ایجاد می‌کند، زیرا آن‌ها به سازوکارهای پیش‌بینی‌پذیر و بی‌طرف برای حل اختلاف نیاز دارند، در حالی که ساختار حقوق عمومی ایران در حوزه نفت و گاز به‌طور کامل با این الگو هماهنگ نیست. اختلاف در شیوه اعمال صلاحیت، محدوده داوری، حاکمیت قانون و اجرای رأی داوری، موجب شده است که بسیاری از شرکت‌های بزرگ از ورود به قراردادهای طولانی‌مدت با ایران خودداری کنند.

اختلاف دیگر مربوط به تعامل ایران با تحریم‌های فرامرزی و محدودیت‌های بین‌المللی است. نظام‌های پیشرفته با محیطی با ثبات حقوقی، اقتصاد باز و تعامل آزاد با نظام مالی بین‌المللی فعالیت می‌کنند، اما ایران به دلیل تحریم‌ها در معرض محدودیت‌های گسترده در حوزه مبادلات مالی، بیمه، حمل‌ونقل و همکاری فنی قرار دارد. شرکت‌های چندملیتی به دلیل وابستگی به نظام مالی جهانی و ریسک مجازات‌های فرامرزی، نمی‌توانند در ایران با همان الگوی فعالیت در کشورهای پیشرو کار کنند. این فاصله حقوقی موجب شده است که همکاری با ایران از نظر شرکت‌ها پرخطر و غیرقابل پیش‌بینی تلقی شود. به‌طور کلی می‌توان گفت اختلاف میان نظام حقوقی ایران و نظام‌های پیشرو نه‌فقط در سطح قوانین موضوعه، بلکه در سطح فلسفه حکمرانی انرژی، ساختار مدیریت منابع، مدل اقتصاد انرژی، روابط دولت و بخش خصوصی، قواعد شفافیت، استانداردهای فنی و مدل تعامل با جهان گسترده است. این اختلافات سبب شده است که ایران به‌رغم برخورداری از ذخایر عظیم نفت و گاز، جذابیت حقوقی و اقتصادی کمتری برای شرکت‌های بزرگ داشته باشد و در بسیاری از پروژه‌های مشترک یا بلندمدت دچار چالش شود. برای کاهش این فاصله، لازم است اصلاحات ساختاری در حوزه شفافیت، مدل قراردادی، استانداردهای فنی، نظام داوری و به‌ویژه حکمرانی اقتصادی منابع نفت و گاز با رویکرد هماهنگی با استانداردهای بین‌المللی انجام گیرد.

نتیجه‌گیری

بررسی سازوکارهای حقوقی حاکم بر تعهدات و نقش شرکت‌های چندملیتی در صنعت نفت و گاز، با تمرکز بر نظام حقوقی ایران و قواعد حقوق بین‌الملل، نشان می‌دهد که در غیاب یک رژیم الزام‌آور جامع فراملی، همچنان حقوق داخلی کشورها ـ به‌ویژه در کشورهایی که مانند ایران بر اصل حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی و مالکیت عمومی تأکید دارند ـ مهم‌ترین ابزار تنظیم، کنترل و تحمیل تعهدات بر این شرکت‌هاست. نظام حقوقی ایران با تکیه بر اصول ۴۴، ۴۵ و ۸۱ قانون اساسی، قانون نفت و الگوهای قراردادی مبتنی بر عدم انتقال مالکیت (از بیع متقابل تا قراردادهای نفتی ایران)، موفق شده است ضمن بهره‌مندی از سرمایه، فناوری و دانش فنی شرکت‌های چندملیتی، حاکمیت ملی و منافع اقتصادی بلندمدت را حفظ کند و در عین حال یکی از سخت‌گیرانه‌ترین رژیم‌های مسئولیت مدنی، کیفری و زیست‌محیطی را بر این شرکت‌ها تحمیل نماید؛ رژیم‌هایی که مسئولیت مطلق، جبران خسارت نامحدود و ضمانت‌اجراهای سنگین را در بر می‌گیرد. در سطح بین‌المللی اما، فقدان معاهده الزام‌آور مستقیم خطاب به شرکت‌های چندملیتی، سبب شده است که تعهدات زیست‌محیطی، حقوق بشری، ضدفساد و استانداردهای کار عمدتاً از طریق اسناد نرم (دستورالعمل‌های سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، اصول راهنمای سازمان ملل متحد در تجارت و حقوق بشر، بیانیه سازمان بین‌المللی کار و غیره)، معاهدات دوجانبه سرمایه‌گذاری، داوری بین‌المللی و فشار افکار عمومی اعمال شود. این وضعیت دوگانه، تعارض آشکار میان منطق حمایت حداکثری از سرمایه‌گذار (که در معاهدات دوجانبه سرمایه‌گذاری و داوری‌های

مرکز حل‌وفصل اختلافات سرمایه‌گذاری و کمیسیون حقوق تجارت بین‌الملل سازمان ملل غالب است) و منطق حفظ حاکمیت و مسئولیت اجتماعی-زیست‌محیطی دولت‌های میزبان را نمایان می‌سازد.

در نهایت، کارآمدی واقعی تعهدات شرکت‌های چندملیتی در صنعت نفت و گاز ایران نه صرفاً به اتکای قواعد بین‌المللی نرم یا داوری‌های فراملی، بلکه به پیوند هوشمندانه میان سه رکن وابسته به یکدیگر است:

۱) طراحی دقیق و غیرقابل دور زدن تعهدات در متن قراردادهای بالادستی و میان‌دستی،

۲) پیش‌بینی ضمانت‌اجراهای سنگین و فوری در حقوق داخلی (از جریمه‌های روزانه چندمیلیون دلاری تا مسئولیت کیفری مدیران خارجی)،

۳) تقویت ظرفیت نظارت، قضایی و اجرایی نهادهای داخلی.

تنها با تحقق این پیوند است که می‌توان حضور شرکت‌های چندملیتی را از تهدید بالقوه علیه حاکمیت و محیط زیست به فرصتی برای انتقال فناوری، افزایش ضریب بازیافت و دستیابی به توسعه پایدار تبدیل کرد و منافع ملی را در برابر قدرت چانه‌زنی عظیم این غول‌های فراملی صیانت نمود.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

This study examines the legal mechanisms governing the obligations, responsibilities, and functional role of multinational corporations in the oil and gas sector, with particular emphasis on the Iranian legal system and the relevant rules of international law. Multinational corporations have become central actors in the contemporary global economy because of their financial capacity, technological resources, cross-border organizational structures, and ability to operate simultaneously in multiple jurisdictions. Their expansion has been closely associated with globalization, foreign direct investment, the internationalization of production, and the growing interdependence of national economies. Although multinational and transnational corporations are sometimes used interchangeably, distinctions may be drawn between centralized multinational structures and more decentralized transnational models, particularly in relation to corporate governance, managerial control, and the localization of operational strategies (Carr, 2023; Ovansari & Sanobar, 2016). Historically, the development of multinational enterprises may be traced from early colonial trading companies to modern corporations whose operations extend across national boundaries and whose organizational power may exceed that of many developing states (Fasteau & Fletcher, 2024; Mousavi Dalini & Ranjbar, 2013). Their importance is especially pronounced in the oil and gas industry, where capital intensity, technological complexity, operational risk, and the strategic significance of natural resources have made multinational enterprises indispensable participants in exploration, development, production, refining, transportation, and related infrastructure. At the same time, their transnational nature has created significant legal difficulties concerning jurisdiction, accountability, allocation of responsibility, and the relationship between corporate autonomy and

the sovereign regulatory authority of host states (Salehi Mazandarani & Zakerinia, 2013; Zamani & Shadmani, 2018). These challenges are particularly important in Iran, where oil and gas resources are constitutionally treated as public wealth and where foreign corporate participation is conditioned by legal restrictions designed to preserve national sovereignty, prevent foreign control over strategic resources, and ensure that contractual arrangements remain consistent with the public interest.

The legal status of multinational corporations presents a complex interaction between domestic law and international legal principles. These corporations generally possess legal personality under the domestic laws of the jurisdictions in which they are incorporated, while their international legal personality remains limited and contested. Although multinational enterprises are now established participants in global economic relations, international law has not developed a comprehensive, unified, and directly binding legal regime that recognizes them as full subjects of international law comparable to states or international organizations (Jagers, 2002; Kamminga, 1999). This fragmented legal status creates a regulatory gap because corporate groups may consist of parent companies, subsidiaries, affiliates, and operational units incorporated in different countries, while strategic decisions are often centralized within a parent corporation. The legal separation between these entities can complicate attribution of responsibility, judicial jurisdiction, enforcement of judgments, and the determination of causal responsibility for environmental, contractual, or human-rights violations (Hansen, 2008). In response, national legal systems remain the primary mechanisms through which corporate obligations are imposed and enforced. In Iran, constitutional principles, petroleum legislation, investment laws, and administrative regulations collectively define the permissible scope of foreign corporate participation. The principles governing public ownership of natural resources, particularly those embodied in Articles 44, 45, and 81 of the Constitution, substantially limit the possibility of transferring ownership or granting broad concessions to foreign companies. Consequently, foreign petroleum companies have historically participated through contractual mechanisms such as buy-back arrangements and more recent upstream contractual models rather than through direct ownership of hydrocarbon reserves. These limitations are consistent with the principle of permanent sovereignty over natural resources, according to which states retain authority to regulate the exploitation and disposition of their natural wealth in accordance with national priorities (Aminzadeh & Nikbakhsh Sharafshahdeh, 2015; Schrijver, 1997). The Iranian framework therefore seeks to balance the need for foreign capital and technology with the preservation of sovereign control and the prevention of excessive dependence on foreign enterprises.

The contractual dimension of multinational corporate activity in Iran's petroleum industry reflects this sovereignty-oriented legal structure. Foreign companies generally participate as contractors or investors under arrangements in which ownership of petroleum reservoirs and extracted resources remains with the state or the National Iranian Oil Company. Such contracts commonly impose obligations concerning financing, exploration, field development, technological transfer, training of domestic personnel, operational efficiency, environmental compliance, and adherence to domestic regulatory requirements. The development of newer upstream contractual arrangements has expanded the duration and technical complexity of foreign participation while retaining the principle that hydrocarbon ownership may not be transferred to foreign contractors. In this context, multinational corporations are subject to both contractual obligations and mandatory public-law restrictions. Their activities are further constrained by regulatory supervision, governmental approval procedures, domestic procurement requirements, and limitations derived from the constitutional prohibition against granting strategic concessions to foreign entities (Sadeghi & Sadat

Ebadi, 2021; Samadzadegan & Mohammadabadi, 2021). The regulatory environment is also affected by sanctions, financial restrictions, and the legal risks associated with cross-border transactions. These factors have increased the cost of foreign participation, complicated payment mechanisms, restricted access to international banking and insurance systems, and contributed to the withdrawal or hesitation of major international oil companies. From a broader perspective, the Iranian model illustrates the inherent tension between investor expectations regarding contractual stability, commercial flexibility, and international dispute settlement, on the one hand, and the host state's insistence on sovereign control, public ownership, regulatory discretion, and national economic security, on the other. This tension becomes particularly significant where multinational companies seek protection through investment agreements or international arbitration while domestic law simultaneously subjects their activities to mandatory rules designed to protect strategic national interests (Farrell, 2015; Ghaffari, 2022).

At the international level, the regulation of multinational oil and gas corporations is characterized by a combination of binding rules directed primarily at states and non-binding or soft-law instruments addressing corporate conduct. International investment law provides extensive protection to foreign investors through bilateral investment treaties, arbitration mechanisms, and principles concerning fair treatment, protection against unlawful expropriation, and access to dispute settlement. International arbitration has therefore become a major feature of transnational oil and gas contracts. Rules developed by institutions and frameworks such as ICSID and UNCITRAL are particularly significant because they provide procedural mechanisms intended to reduce political risk and facilitate neutral dispute resolution (Ghaffari, 2022; Jackson, 2003). At the same time, this investor-protection framework has generated concerns regarding the regulatory autonomy of host states, especially where environmental, social, or energy policies are challenged as violations of investment obligations. The resulting tension reflects a broader conflict between the protection of foreign investment and the sovereign right of states to regulate natural resources in the public interest (Clark, 1976; Farrell, 2015). Alongside investment law, international soft-law instruments have sought to strengthen corporate accountability in relation to labor rights, human rights, environmental protection, and responsible business conduct. The OECD Guidelines for Multinational Enterprises, the principles of the International Labour Organization, and the United Nations framework on business and human rights collectively emphasize responsible corporate behavior, respect for internationally recognized rights, prevention of adverse impacts, and the establishment of effective grievance and dispute-resolution mechanisms (Ekhator, 2016; Muchlinski, 2007; Oshionebo, 2009). Although these instruments are generally not directly enforceable as conventional treaty obligations against corporations, they increasingly influence domestic legislation, contractual drafting, judicial reasoning, corporate compliance systems, and expectations concerning due diligence and corporate responsibility.

A major finding of this study is that the obligations of multinational corporations in the petroleum sector increasingly extend beyond traditional contractual performance and encompass environmental, social, human-rights, safety, and governance responsibilities. This development is particularly significant because oil and gas operations may generate severe environmental damage, industrial accidents, labor risks, and adverse effects on local communities. The complexity of multinational corporate structures may create opportunities for responsibility to be fragmented among parent companies, subsidiaries, subcontractors, and host-state entities, thereby complicating the identification of the legally responsible actor (Hansen, 2008). For this reason, both domestic and transnational regulatory mechanisms increasingly seek to connect corporate control with

accountability. In Iran, legal responsibility may arise from contractual obligations, civil liability principles, criminal rules, environmental regulations, and administrative supervision. The state's regulatory authority is reinforced by the public-law character of petroleum resources and by the requirement that foreign operators comply with national rules concerning resource conservation, environmental protection, workplace safety, and technical standards. At the same time, multinational enterprises are increasingly expected to comply with broader international norms concerning human rights and sustainable business practices, even when such standards are not directly enforceable as treaty obligations (Jagers, 2002; Zalnezhad & Ramezani Sarbandi, 2022). The interaction between these domestic and international expectations creates a multilayered system of accountability in which legal obligations may arise simultaneously from contracts, mandatory domestic rules, arbitration clauses, corporate codes of conduct, and international standards. Effective enforcement therefore depends not merely on the existence of legal rules but on their coordination through clear contractual drafting, effective governmental supervision, judicial capacity, access to remedies, and enforceable dispute-settlement arrangements.

In conclusion, the legal regulation of multinational corporations in the oil and gas sector requires a coordinated approach capable of reconciling the strategic importance of foreign investment with the sovereign, environmental, economic, and social interests of host states. The Iranian legal framework demonstrates a strong commitment to preserving public ownership of hydrocarbon resources and limiting foreign corporate participation to contractual forms that do not transfer sovereignty or ownership over petroleum reserves. This structure enables the state to benefit from foreign capital, technology, managerial expertise, and technical knowledge while retaining control over strategic resources. Nevertheless, the effectiveness of this framework depends on the quality of contractual design, the precision of corporate obligations, the strength of monitoring institutions, and the availability of credible mechanisms for enforcing liability. At the international level, the absence of a comprehensive binding regime directly governing multinational corporations continues to create regulatory fragmentation, while investment law often provides stronger and more enforceable protections for investors than international instruments provide for environmental protection, labor standards, human rights, or sustainable development. A more balanced legal architecture therefore requires closer integration between domestic regulation, contractual mechanisms, international dispute-settlement systems, and corporate responsibility standards. For Iran, the central challenge is not merely to attract multinational oil and gas companies, but to ensure that their participation contributes to technological development, efficient resource exploitation, environmental protection, national economic interests, and sustainable development without undermining sovereign control. The long-term legitimacy and effectiveness of multinational corporate participation in Iran's petroleum sector will ultimately depend on the establishment of a coherent regulatory framework in which investment protection is matched by enforceable responsibility, accountability, and respect for national public interests.

References

Ahmadzadeh, H. (2015). *The Role of Holding Companies in International Trade Law* National Conference on New Achievements of the World in Education, Psychology, Law, and Sociocultural Studies,

Aminzadeh, E., & Nikbakhsh Sharafshahdeh, A. (2015). A Comparative Study of States' Right to Ownership and Sovereignty over Oil and Gas Resources. *Quarterly Journal of Energy Law Studies*(1).

Aykut, D., & Goldstein, A. (2006). *Developing Country Multinationals: South-South Investment Comes of Age*.

Carr, F. A. (2023). Difference Between Transnational Companies and Multinational Companies.

Clark, L. S. (1976). International Law and Natural Resources. *Syracuse Journal of International Law and Commerce*, *4*.

Ekhator, E. O. (2016). Regulating the Activities of Oil Multinationals in Nigeria: A Case for Self-Regulation? *Journal of African Law*.
Farajiha, M., & Bazyar, A. (2023). State Compensation for Victims' Losses in Iranian and English Criminal Law. *Comparative Law Journal*, *2*(2).
Farrell, H. (2015). People Are Freaking Out about the Trans Pacific Partnership's Investor Dispute Settlement System. Why Should You Care?
Fasteau, M., & Fletcher, I. (2024). Part III - The Forgotten History. In. Cambridge University Press.
Ghaffari, S. (2022). ICSID Arbitration Rules 2022: A New Chapter in Investment Dispute Settlement.
Haddadi, S. A. K., & Masoud. (2020). The Position of Multinational Companies in Future Global Economic Developments.
Haghpanahian, H., Karami, H., & Hemmati, M. (2021). A Conceptual Analysis of Public Wealth in Article 45 of the Constitution from the Perspective of Intangible Public Wealth. *Quarterly Journal of New Administrative Law Research*(3).
Hansen, R. (2008). Multinational Enterprise Pursuit of Minimized Liability: Law, International Business Theory and the Prestige Oil Spill. *Berkeley Journal of International Law*.
Hasani, A. (2015). Regulations and Rules Governing Multinational (Transnational) Corporations.
Hazinia, N. (2011). The Role of Multinational Corporations in the International Economy.
Jackson. (2003). Sovereignty Modern: A New Approach to an Outdated Concept. *American Journal of International Law*, *97*.
Jagers, N. (2002). *Corporate Human Rights Obligations: In Search of Accountability*. Intersentia.
Jakson, T. (1993). Multinationals Take as World Economic Force.
Kamminga, M. T. (1999). Legal Consequences of an Internationally Wrongful Act of a State Against an Individual.
Mir Torabi, S. (2014). Emerging Multinational Corporations and Southern Development. *Specialized Quarterly of Political Science*(28).
Mousavi Dalini, J., & Ranjbar, M. A. (2013). The Role of the British East India Company in Changing Iran's Political and Economic Position in the Persian Gulf. *Quarterly Journal of the History of Islam and Iran*(18).
Muchlinski, P. T. (2007). *Multinational Enterprises and the Law on Foreign Investment*.
Muntone, S. (2013). Second Industrial Revolution.
Narula, R., & Zanfei, A. (2003). Globalisation of Innovation: The Role of Multinational Enterprises.
Oshionebo, E. (2009). *Regulating Transnational Corporation in Domestic and International Regimes: An African Case Study*. University of Toronto Press.
Ovansari, M., & Sanobar, N. (2016). *The Role of Internalization Theory in Designing Global and Regional Strategies of Multinational Corporations* International Conference of Management Elites,
Razaghi, K. (2010). *The Legal Nature of Multinational Corporations and Their Legal Effects: A Case Study in the Oil Sector*
Sadeghi, S., & Sadat Ebadi, N. (2021). Examining the Role of Multinational Corporations in Iranian Law and Their Liability in Domestic Litigation. *Scientific Journal of Law and Modern Studies*(5).
Salehi Mazandarani, M., & Zakerinia, H. (2013). Legal Personality of Multinational Corporations and Its Effects. *Comparative Law Quarterly*(1).
Samadzadegan, S., & Mohammadabadi, Z. (2021). *Mechanisms for Protecting Foreign Investment in Light of Article 81 of the Constitution* Third International Conference on Jurisprudence, Law, and Religious Research,
Schrijver, N. (1997). *Sovereignty over Natural Resources: Balancing Rights and Duties*. Cambridge University Press.
Soleimani Pouya, F. (2011). *Examining the Legal Structure of Multinational Corporations*
Zalnezhad, A., & Ramezani Sarbandi, G. (2022). Strategies for Creating Balance in the Obligations of Multinational Oil Companies toward Host States. *Scientific Journal of Law and Modern Studies*(2).
Zamani, G., & Shadmani, M. M. (2018). Criteria for Exercising Judicial Jurisdiction over Multinational Corporations. *Legal Research Quarterly*(84).